



وَمَنْ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

الحمد لله که رساله جواب الجواب موسوم به اثبات الطغرفی عظیمت معجزه شوق القوم من بحر المعجزات النبویه صلی الله علیه وسلم از تصانیف فاضل جلیل علامه نبیل مکرم و محترم انسان عین الیقین معتزلی اهل العصر فخر من سما و نافع حافظ القرآن قاری الفرقان حاج الحرمین الشریفین زایر روضات الدین بقصر کرامت الفرقه الصلاه الوابیه رافع الشکوکات لذمیب العتره دام الله برکاته

مولانا  
سید حمد علی بن میرزا محمد جان  
رام پوری قسطنطنیہ العلماء زبده الفضلاء مدرسین حیدرآباد  
وکن حرمها الله عن الفتن

من قصه سکندر و دارا بجوانان ایم  
روی خوبت آبتی از لطف برکشف کرد  
از ما بجز حکایت نام خدا میسر  
زان سبب جز لطف و غول بیت در نظیر  
با به نام سید جمال الدین و بخط سید اباسیم محمود و قسم ماه صفر المظفر  
شماره ۸۲ جری حلیه الطبع و پوشیده مطبعه خلافت بروجرگه و بد

الطبع مظهر العجايب صدره

## بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و صلوات خاتم العلماء سید محمد علی بن مرزا محمد جان احراری بنابر نام پوری مسکن و النقیه بندی شریک و الحنفی هندی  
 و المکی سنن انزلی بلخ فرزند بنیاد حیدرآباد میگوید که حضرت شاه ولی الله صاحب حدیث و طبری قس الله سره  
 راشائیت عظیم و تصنیفات ایشان را مثل فتح الرحمان ترجمه القرآن و فوز الکبیر فی اصول التفسیر و دره الثمین  
 فحیم بما خلاصه آنرا که تفسیرات الهیه است تصنیف آن منوط بفرهنگ علماء کبار و مشحون بکمال مسانت و سحر و عبارات  
 و معانی و حقایق و معارف آنچنان امتیاز بین الحق و الباطل فرموده که دل نابین محفوظ و بدرک معانی آن منور میشود  
 است آنچه که حضرت مخدومنا و مقدرنا مولانا شاه فخر الدین صاحب و طبری قدس الله سره العزیز در رساله خود مسماة  
 بفتح الرحمن و القاب ه صاحب موصوف صاحب المقامات العلیه الکرامات المجلیه الشیخ ولی الله الحدیث سلمه الله و البقاء  
 بطور یادگار تا ابد الابد و معنی نابغه رساله موصوف ارقام فرموده اند عین حق است که تفسیرات الهیه و دره الثمین  
 بران شاگرد است و درینو از مولویان این زبان یعنی مولوی حسن خان صاحب استقفا برای ثبت ممبر نزد ارقام و در  
 دارالعلوم حیدرآباد و بعد است مولوی میر فیاض حسین همیشه زاده مولوی یوسف علیخان مدرسی متعین عدالت  
 نواب فی الدوله بهادر صدر الصدور بلده حیدرآباد و کن بهاه جاوی الاول سنه ۱۲۴۹ هجری در مدرسه عالی دارالعلوم  
 که درین وقت مدرس اول مدرسه دیوان کن نواب مختار الملکات در دام اقباله ستم فرساده گفتند که اگر غلط باشا  
 بران تخریر نمایند و بوقت ملاقات نیز بچنین اصرار فرمودند آخر الامر باوصف عدم فرصت جواب یک له اولی که  
 مشمل در دوازده باب طبع بود بحال نوشتیم که مثنی نمونه از خرواری است و نام این رساله اشبات الظفر فی  
 عظمت معجزه شوق القمر بنا دم و برانی سبیل ناظرین اولاً مقدمه تمل بر شرح عبارات تفسیرات بزبان  
 فارسی بطور حاصل معنی و بعد از آن سوال و جواب مجیب موصوف و بعد از آن جواب الجواب خورشید نمودم چه

شاه صاحب رو عفا بد فرقه و مایید و معتزله در باب انکار کرامات اولیا بسبب عدم امتیاز از معجزه تجدیدی متباین  
در معجزه کبری شق القوم بنیاد شیعنا محمد بن المصطفی صلی الله علیه و سلم کاشم فی الضحی نموده اند و عجیب صوفی مافردی  
که بدرک معانی عبارات تفسیحات ساخته خارج از حد بیان است امید از ناظرین ما برین آنکه اگر خطای رفتنه با بدیل عقوف  
پوشیده نظر بر معانی فرمایند و اگر جای تناقض معلوم شود آنرا حل بر تاویل دیگر فرمایند یا محل تفصیل و احمال فرمایند  
و اما در حق که از نام جهات است مخوفه خاطر دارند بفرمای آیه کریمه **تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا  
عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ** مقدمه در شرح توفیر گفته اند که کرامات  
اولیا و امت را اختلاف است نزدیک معتزله کرامات روانا باشد اصلا مگر کرامتی که بر عموم با چون دعا که به عمل آید  
آید بوقتی و این مرعاصی را و مطیع رسد و با با چون کسی که در بیابانی تشنه شود یا کرسنه شود و ناگاه بچشمه آب رسد  
یا کسی اور آب دهد یا طعام دهد ازین نوع را دارند و گوی از اهل سنت و جماعت بکرامات مفراند ولیکن چنانکه  
در حدیث مجزوات نباشد فاما چون بحدی مجزوات رسد روانا باشد و حدیث مجزوات قبل بیان است که این بر اولیا روانا باشد  
بر اینبار روانا باشد با فقهاء و امت از اهل سنت و جماعت و اهل معرفت همه را جمیع است که کرامات اولیا نیز است بر حدیث  
حدیث مجزوات با فاما آنکه با که منکر گفته چنین گفته اند که معجزه پیغمبر از ان شمار و اجبات است از بهر آنکه پیغمبری درست کرد  
مگر معجزه چون پیغمبر را معجزه نباشد دعوی نبوت از وی درست نکرد و بر خلق واجب شد تا بوی ایمان آوردن بازوی  
بدلیل حاجت نیست و بر خلق واجب نیست بولایت وی ایمان آوردن پس از این کرامت را فایده چه باشد جواب ازین  
آنست و الله اعلم که شرط معجزه پیغمبر آنست که بر دست پیغمبر بگذرد که اگر در روزگار پیغمبری بر دست کسی دیگر پیغمبر  
باشد معجزه پیدا آید آنهم پیغمبر وقت باشد بدین تعلق است پس آن معجزه هر پیغمبر وقت را معجزه کرد و در آنکس که بر دست  
گذشت کرامت کرد و از بهر آنکه وی نیگونی که یافت که از میان خلق مخصوص گشت بر فن معجزه بر دست وی است  
آن پیغمبر وقت گشت این ولی نیز که خداست بر دست وی این کرامت بر اند از بهر ایمان آوردن می است و تمام  
کردن می پیغمبر خویش را این کرامت کرد و پیغمبر را معجزه کرد و در عصر پیغمبر اتفاق است از بهر این معنی که یاد کردیم و همین  
سپس هر که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر جای است و نیز گفته اند که خداست بر پیغمبر را علیه السلام و شمل تمام  
الی بلادکم تکونوا العینه الا بشق الا نفس گفته چون پیغمبر را علیه السلام و صحابه اورا از که بدینه رفق نبود  
الا بشق محال باشد که دون ایشان بیک شب بکمره روند و این نیز بر سر است از بهر آنکه چون خداست بر پیغمبر  
را علیه السلام از که به بیت المقدس بر و بیک شب چنانچه گفت سبحان الذی اسر عجبده لیل من المسجد  
الحرام الی المسجد الاقصی فاد بود از که بدینه آوردن بیک ساعت لکن با آوردن را حکمت و معنی آنست  
و الله اعلم که کرامات مخصوص باشد بر عموم از بهر آنکه عموم کرد ایمان جبر کرده و نیز حکمت آن بود و الله اعلم که ثواب بر مقدار

شفقت با شما بخیر و خیر آمده است از پیغمبر علیه السلام من مشی فی طریق مکة فله بكل خطوه سبحانة حسنة من  
 حسنات المحرم قبل یا رسول الله وما حسنات المحرم قال الحسنة بمحسین الف و نیز چنین گفت که همه  
 مومنان و لسانی خدا اندر عرض جل جلاله خدا تعالی گفت الله ولی الذین امنوا یحییان این آورده از محل عداوت محمل  
 آمد اگر ولایت کرامت واجب کردی همه را واجب کردی زیرا که اندر ولایت مشترکند و مشترک اندر معنی مشترک اند حکم  
 واجب کند و این نیز تمسک است و انکاشا عبادت است از بهر آنکه ایمان محل عموم است اندر مولات اندر وی عاصی و مطیع اند  
 آید بی و غیر بی اندر آید و لیکن روا باشد اگر کسی خاص باشد چون سلطانیکه او را سپاه با همه مرتزقه باشد و همه خدم و حشم وی باشند  
 و لیکن محمل است و در محمل حاجت باشد و واجب او و نیز راهزنی کرامت باشد و بواب را و فرارش را نباشد و محمل بر این است  
 باصل یکسان با همه چنین نیز روا نباشد که مومن عاصی فاسق یا بدیق یا بدینی یا بهر شیء بر او باشد و هر که این را منکر  
 گردد و عقل را معرفت را منکر گفته باشد فاما عامه اهل سنت و جماعت کتابت اخبار حجة کرده اند کتاب قصه مریم علیها السلام  
 چنانکه خدا تعالی گفت عزوجل کل ما دخل علیها ذکر اللطراب وجد عندها من قاقیل فاکتة الصیف  
 فی الشتاء وفاکة الشتاء فی الصیف و اگر چنین بودی تعجب زکریا که گفت انی لک هذا فایده  
 نودی آن اگر مخلوقی آورده بودی گفت چه که گفت من عند الله فایده نودی و در تفسیر خود آورده که زکریا در خانه بی  
 جودی و کفید با خویش نشن داشتی با مداد او ان بیادسه تا مریم را طعام آورد نزدیک می طعام یافتی و من یافتی و شبها نگاه  
 همچنین پس از وی بر سیدی ترا این از کجا حاصل میشود مریم جواب میداد که از آنجا که تخمین من اندر عالم حاصل شد از آنجا  
 شد جان کت آن پیدا آورد و این پیدا آورد و مریم زن بود و زن پیغمبر تواند بود و نیز خدا تعالی در قصه سلیمان علیه السلام  
 یاکم ای دینی بعرضها قیل ان باقونی مسلمین قال عرضت من الجن انا انک برقیل ان یقوی  
 من سناک وانی علیه لقوی علی من و این عرضت ایمان آورده بود و دعوی کرد که من این تخت بیاد  
 پیش از آنکه تو از منظر فارغ گردی سلیمان علیه السلام بروی ای که رکود کردی دعوی محالی بودی بی ادبکار کردی گفت  
 زود ترا زین خبرم اننا انک به قیل ان یقوی علیک طرفک دعوی کرده بیاورد و نه اصعب فغیب  
 بود و نه مغرب و در خبر آمده است از پیغمبر علیه السلام رب شعث اغیر ذی طمرین لا یویه له ولا یزوح  
 الطمعات ولا یفتح له السد دلوا قسم علی الله تعالی یر منعم الیبر اعین مالک زمان ازین متین چه  
 باشد که اگر دعوی کند در آن دعوی سو کند با و اند خدا تعالی او را راست گوئی گرداند و این کرامت از دو بیرون است  
 یا حقیقی ایمان عاجز و اندیشه ولی را مثل آن نه بیدار که غر که بد مغرب و اگر مثل نمید خضای بزرگ است از جهت آنکه مومن همه  
 کرامتی را باشد بدو آن ایمان کرم داده است بر ترا کرامت است چون بهترین بی سول بدو اولی تر که کترین با سول  
 بدید و لیکن اندر سیم کرامت سخن است که روی گفت که بی دعوی با پیغمبران را معجزه با دعوی با از بهر آنکه پیغمبر با شانت

نبوت حاجت است تا بوی بیان آرند و مولی را با ثبات ولایت حاجت نیست تا در وی چنین گفتند اگر خبر دهد که مراد چنین بود  
 و روغ کو بد از بهر آنکه خبر دادن با آنها همچون دعوی باشد و او در وی چنین گفتند که کرامات خود بی سوال باشد چنانکه اندر بسیار  
 مضطر گردند و تا که طعمی داد ایشان را یا در کربلی از جهه پیغمبران سبحان شد و در وی گفتند که راست بود دعوی رواد با آنگاه  
 دعوی با ثبات حتی را باشد تا فخر را باشد و مرایات خلق را و اما بزرگان این طایفه که کرامات اولیا رواد استند کسی را  
 رواد استند که از کرامات همچنان ترسد که از زار رو یا از بیت از بهر آنچه هر چه بنیادی بسیار آمد و در حق او را از حق  
 بر اند چون کرامت به بیند از استند راج و کرم ترسد چنانکه بکلیات ابو زید بسطامی رحمه الله علیه آورده اند که روزی  
 بگراند ویایی رسید در یال لب طلب فرزند او را بایزید روی با سمان کرد و گفت خفت الکر خفت الکر و باز گشت یعنی  
 پس مصنف رحمه الله سوال بر غلظت معترکه را عبارت خود هل اعلمت ما التولی سفرا میند که آنها میگویند چگونه  
 را خدا بی تعالی اولیای خود فرموده و اگر ولایت کرامت واجب کردی بجهت مومنین رواد واجب کردی چرا که اندر ولایت  
 یعنی در تولی بجهت مومنین شترک ندهد شترک معنوی موجب شترک حکمی است پس لازم آمد که جمیع مومنین را کرامت واجب  
 آمدی و جواب سوال مذکور عبارت خود فلو کالنجب سفرا میند یعنی ولایت در جبرائیل خاص تر از دیگران چون  
 سلطان که بود خادم و بر اب حاجین فلش و غیره مطیعان در مقام خاص می باشد لکن نظر عنایت سلطان بر حاجی که باشد  
 بر دیگران نمی باشد و همچنان نظر عنایت و توجه خاص بر وزیر بر پذیر میزدول بماند بر دیگران کی باشد همچنان مرتبه  
 ولایت را از دیگر مومنین عامه خصوصیتی باشد پس شترک معنوی موجب شترک حکمی همان وقت می باشد که افراد شترک  
 معنوی با هم مساوی میگردند و با آنکه هر گاه که مساوی نباشد بر حکم نیز شترک نخواهند شد قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم ان لكل بنی سبعة منجاء و مر قباء و اعطيت انا اربعة عشر و با این سبب  
 اصطلاح صوفیه کرامت این پنج شخص است از آنکه را چون قطاب و ابدال و اودا و ایمی را میگویند چنانچه تصریح در باب  
 سی اتم فتوحات مکیه شیخ جمعی الدین عربی رحمه الله علیه فرموده و در خاموس است النجب بالغی استحق الکریم و یقال انجائب  
 القرآن افضله و محضه و بعضی نجب را که نبون و جمیع مومنین و با در سقوط است بخت بقاء موحده و خاء منقوطه و  
 و تا منقوطه بقطبین که در اصل فارسی شین مومنین بود معرب شده تا بدل کرده اند فرار و او ان محسب است که در  
 جواب الجواب جمومات محبت آن نوح خواهند شد فقیه ظلمة رسول معترکه بلبس و انکار مشاهده است که در تجرید  
 کرامات اولیای کرام ابطال نبوت انبیای علیهم السلام و تغییر خدا تعالی دستزه میگویند که این سلسله تاریخی در محفل ایشان  
 است بلکه خینه اشراق در ولایت لعان و تا بندگی ذاتی است که با این شرافت ذاتی بر جبهه مومنین عامه تقوی  
 خصوصیت حاصل میشود و بان تصدیق نبی همچنان شوق می آید که بدعوی نبی نبوت صادق می آید که این ولی مصدق  
 و موکد دعوی نبی است پس زعم ابطال نبوت باطل شد و نیز زعم تغییر تاریخی نیز باطل است که هر دو معنی اند

در کتاب  
 تصدیق  
 نبوت  
 در جواب  
 سوال  
 در کتاب  
 تصدیق  
 نبوت  
 در جواب  
 سوال

و در یک امر دعوی می نمایند دعوی ولی علیّه نیست بلکه دعوی ولی هم او عا بنوبت بنی عم است و این جواب سراسر نوزادند  
 که مطابقت به فروری میدارند که کرامات اولیای کرام از قرآن و حدیث ثابت اند کرامات بحق معتزله ظلمت و حق  
 اعلی است و جماعت اشراق اند چنانچه خدای تعالی فرموده یصل به کثیر او میدی به کثیر که قرآن شریف  
 منافقین را گمراهد میکند و مومنین را هدایت میسازد و همچنان کرامات اند که در حقیقت جواز ان بنوری است پس این سبب  
 فبالجب یسعد السعداء سعیدانند پس سنت و جماعت چرا که از نور ولایت که او در حقیقت جز نبوت است استقامت  
 حاصل میسازند و انانکه انکار کرامت اولیای نابند ویشقی که استقیام چون معتزله و و با پیوستگی اند زبراکه از تجلیات  
 انوار اولیای کرام بسبب انکار مستقیم میشوند و حالانکه جواز کرامت اولیای کرام بقرآن شریف و حدیث نبوی صلی الله  
 علیه و سلم ثابت است اما الخب فبدیهی حذف مضاف است ای اشراق الخب یعنی کرامات اولیا و ثابت است  
 اند و هر چیزی که بقرآن و حدیث ثابت می باشد از اصطلاح اصولیین بدیهی میگویند چنانچه علامه سعد الدین تقی زانی  
 در تلخیص حاشیه توضیح ببحث موضوع گفته اند ان المقصود بالنظر فی الفن هو الکتابیا المنفقوا الی الدلیل و کون الکتاب و سنت  
 حجت بمنزله البدییه فی نظر الوصولی المقرره فی الکلام و شهرت بین الامام اتهمی چنانچه تصریح ذکر کرامات اولیا بحسب قرآن و  
 حدیث سابقا و عبارت شرح تعرف شده است حاجت اعاده نیست و تصریح شهرت انام از معاینه باب بیستم فتوحات  
 مکبیه که نقل عبارت در جواب الجواب خواهد آمد واضح و واضح است پس هر چیزی که ثبوتش بنص باشد انکار در ان بجز شکی  
 چیست و انما انکه قوم چون معتزله که میگویند بلا شک ثبوت جواز کرامات اولیا از نص محصر انبیا علیه السلام ثابت  
 است چرا که اصفا رحمة الله که است خود را در عصر حضرت سلیمان علیه السلام که در آن وقت بنی بودند ظاهر نمودند چنانچه  
 در بعد حضرت زکریا علیه السلام کرامت بی بی مریم علیها السلام پدید آمد و همچنان کرامات صحابه کرام بصر انبیا و شفیعان  
 محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ظاهر شده اند این جمله کرامات و حقیقت معجزه انبیا علیه السلام که بان عصر بودند  
 که بدست اولیا ظاهر شده اما جواز کرامات اولیای که در غیر عصر انبیا باشند ثابت و تحقق از نص قرآن و آنچه که به ثبوت  
 رسیده باشد چگونه روایاریم پس مصنف رحمه الله علیه جواب سوال مذکور لیسوا من اهل القیامین باین طور اشاره  
 فرمودند که فرقه معتزله ازلی تمیزان هستند و اگر تمیز کنند عقل خود را بر راه انصاف و در زندا سوال مذکور عاید نمیشود چرا که  
 در عصر انبیا علیه السلام کلیه احتیاج ظهور کرامات اولیای کرام نبود و بصورت عدم احتیاج کلی ثبوت جواز کرامات اولیا  
 کرام از قرآن حدیث شد پس بصورت احتیاج کلی که غیر عصر انبیاست جواز کرامات اولیای کرام از نص طریق اولی است  
 دلالت النص خواهد شد چرا که بعد عصر انبیا علیهم السلام تمام اولیا و تکامل در میان قوم پدید میشود درین وقت تا که از جهت نص  
 نبوت نمی ظهور کرامت بدست اولیا الثب است و دلیل بودن احتیاج بعد از عصر غیر انبیا علیه السلام آن است آنچه فرموده  
 اینست باینکه خدا عزوجل را نگیزد پدید میکند برای نفع این امت و تقویت و تأیید دین وی

بر سر تمامی هر صد سال کسی را که نو میکردند و تانها میسازد و برای این است من اورا ان الله عزوجل سبب بهذه الامة على راس  
 كل طائفة من عبدها و ينهار واه ابو داود و شيخ عبد المجيد طبري و شرح مطكبات شريف آنچه كه نوشته اند اكثر مردم از اين حد  
 چنان فهمين اندك مراد يك شخص است از امت كه ممتاز ميگردد و از ميان اهل زمان خود تجدد و تصرفين و ترويج و تقويت سبب  
 و وضع وضع بر عت و نشر علم و اعلاء كلمه اسلام تا آنكه نصيب كرده اندكه در مائة اول فلان بود و در مائة دوم فلان و بعضى گفته  
 كه اولي حمل بر عموم است خواه يك كس باشد يا جمعي باشد چه كلمه من واقع مي شود بر واحد و جمع و نيز مخصوص نيت بجمعا و  
 فقهاء بلكه شامل است ملوك و فراء و اصحاب حديث و نما و عباد و علماء و نحو دار باب سير و ترويج و اغنيا و اسحاك اموا  
 و شبها بر علماء و صلحا و معارف غير صرف كند و باعث ترويج و تقويت دين كردد و جمع طوايف را كه وجود ايشان  
 قوتى و كمالي و رواجي در دين پيدا آيد ايتي و اگر عموم بلاد و ديوار نيز اعتبار كنند تا شايد كه در يك زمان دو شهرى يكى باعث  
 پيدا شوند و باين صفت دور نباشد و الله اعلم انتهى مضرو ليل ما نيت چراكه ما حديث شريف مسطور را حرف بر بود  
 احتياج بعد از عصر بغير غلبه آورده ايم نه بر تخصيص تجدد دين براي شخصي يا نوعي خاص فقط آدميم بر مر مطلب پس اگر مستزله  
 تميز در ميان حج نلف ساختني و در جبه عبارت النصف و اشاره النصف و دلالت النصف شناختني گهي ذكر عدم ذكر كرامات  
 اولياء كرام و در غير عصر انبيا عليهم السلام نيا و روي چراكه آنچه كه بدلالات النصف ثابت مي شود آن هم ثابت است مثل ثابت  
 اشاره نلف مگر بوقت تعارض و اشاره نلف آن ميگويند از لفظ نلف باعتبار نيت ثابت شود و ديگر لي تميزي ايشان  
 ايتست كه از اولياء الله ظهور كرامات و من تجلية الاشرافات مثل ان يقال انك فعلت في بيتك

كذا وكذا وسيكون عداكذا والمجزة الجزئية كالعاء للرضى و زيادة الطعام والشراب  
 ميشوند چنانچه اشرفات كه ز قبيل اخبار با غيب است و از صد ما اولياء الله نظير اخبار با غيب است و ايشان تسليم مشاهير  
 نمي سازند بلكه از اوساط اولياء معجزات جزئيه يعني كراماتيكه در حد مجزة داخل باشند سر ز ميشوند و در ان تعقيب اعيان  
 نفع مر خلافي را ميشود و باز آن سبب آن انكار جواز كرامات اولياء مي سازند و مجزة خرق عادت را ميگويند كه نسبت  
 خصم عاجز شود و بقرارت تحدي يعني دعوي چنانچه در قاموس است معجزات النبي اما عجزه الخصم عند الخدي و اطلاق مجزة  
 بر ظهور خرق مجاز است باعتبار اطلاق جزء على الكل پس كسي از ايشان بگويد كه هر گاه كه شما كرامات اولياء كرام را در شهر يا  
 علوي و سفلي جايز داشتهيد و گفتيد كه اگر چه در حد مجزة داخل شود آن كرامت نيز جايز است پس اين تقدير ممكن مي شود  
 كه مثل مجزة شق قمر هم بر دست ولي ظاهر شود و حال آنكه اين خاصه نبي بودن لامحاله جواز كرامات انتهاي بايد كه تميزه  
 مجزة خاصه و از غير مجزة خاصه شود پس مصنف جواب سوال بد كور مي فرمايد و تميز سبب ندي مي سازد چنانچه در علم  
 مقرره است اما شو القم فعندنا ليس من المعجزات انما هو من ايات القدر كما قال الله خاسر

اقتربت الساعة والنق القمر والكنة اخبر عنه قتل و حوده مكان مجزة من هدا



که نزد جمهور مفسرین تکلیف فرموده است شوق فرموده است که انشقاق قرآن آیات قرب قیامت است چنانچه در تفسیر بیضاوی  
 است ای اقرب الساعده و قد حصل من آیات اقربا انشقاق القرآنی و در تفسیر کبیر این معنی را ضعیف گفته است بلکه آن معنی را  
 ضعیف گفته است که قید قرب آن ضم کرده شود و قائل چنانچه صحت شمس حبت جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شده بود  
 که قصه آن مشهور است و آن نیست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم وحی آمد و سر مبارک آنحضرت در پهلوی علی رضی الله تعالی عنه بود  
 و علی نماز عصر بخوانده بود از وحی فرج وقتی حاصل شد که نماز عصر از حضرت علی فوت شد پیغمبر خدا دعا فرمود ندا قاتل ابی  
 و علی بخانزاد او را بکش و او بجهنم راهی و او را برود به و این شایسته است از اسما بنت عمیس روایت کرده اند و صحیح گفته اند و این  
 معجزه پیغمبر خداست و فرق در میان معجزه شوق فرموده است شمس حبتی است همچنین دیگر تصرفات علویه بعد شهادت امام حسن  
 بر آسمان ظاهر شده بودند که روایات شان در اثر شهادتین مسطور اند که امثال این تصرفات علویه جز معجزه هستند بر دست  
 ولی ظاهر شدن می تواند سوای شوق فکر که آن بر دست ولی ظاهر شدن ممکن نیست چرا که بصورت نبودن معجزه ادا آیات  
 قیامت است چنانچه فرموده خدای تعالی اقرب الساعده و انشقاق القرآن هم گذشته است و بصورت بودن معجزه هم ظاهر است  
 که بر دست ولی ظهورش جایز نیست چرا که معجزه تمام بر دست ولی ظاهر خواهد شد که شوق فرموده و ادان قبل شوق آن معجزه  
 تمام است پس این معجزه من حیث المجموع بطریق اولی بر دست ولی ظاهر خواهد شد چرا که در صورت ظهور بر دست ولی خیر  
 سر و کائنات که معجزه لغز این احوال متحدی است مغفود است و نیز آن معجزه تمام نیست بلکه معجزه جزئی است یا قول صحیح  
 شیخ صدر العالم است اصل آنست که در تفهیمات بر ورق یکصد و بیست و نه که حالاندر نواب محی الدوله صدر الصدور  
 بدست مرقوم است که در نسخه العجمی شیخ صدر العالم قصه رویت شوق فرموده دیگر در قحط چند جرح در رساله خود نموده  
 نزد مصنف جرح فرستاده بود که مصنف جرح جواب آن نوشت و در اینجا تصریح میفرماید که صرف شوق فرموده یعنی اضافی  
 یعنی دعوی نبوت معجزه نبود و مطلب صحیح است که این شوق فکر که شیخ دین است آن معجزه نیست چرا که دعوی نبوت نیست و آن شوق  
 که بزبان رسول الله شده بود و آن معجزه بود که بعد دعوی نبوت ظاهر شده بود و معنی اخبار عن الغیب و دعوی یک اند  
 بمقام تحدی چنانچه در علم کلام مبرهن است یا معنی قول صحیح آنست که معجزه شوق قرآن معجزات جزئی نبود که الف لام لفظ  
 المعجزات برای بعد است و معهود آن معجزات جزئی است و در معجزه علم و نطق بنی شرط است و در ولی شرط نیست پس  
 شوق القدر ممکن بذاته است لکن بر دست ولی ممکن الوقوع نیست بدلیل مذکور و بدلیل دیگر دلیل آن آنست که تا عدم  
 جزئی است سالفه نیاید چه در آن مسطور بود که شوق القدر بر دست بنی خواهد شد و قیامت قریب خواهد شد فقط و معنی از  
 مولویان این زمان معنی عبارت مسنف جرح فهمیده اند که مصنف انکار وقوع شوق فرموده اند و این فهم سراسر  
 غلط است چرا که لفظ کان که صیغه ماضی است دلالت بر وقوع صراحت میدارد لفظ کان بمعنی وقوع آمده است پس  
 معنی مبرهن منطقتند وقوع معجزه چنانچه در جواب الجواب بقیه تحقیقات عرض خواهم کرد پس اگر کسی گوید که

در این وقت در میان هجرت و کرامت هیچ فرق بجز فندان شهر و تمدنی مانده جانشان و ملائمت که از فرق کار بودند و ثانیاً فرق این است  
 که کرامات سخاوت اشرف باشد خواه همه بر دست زمان هم ظاهر میشوند قال الشيخ بما والدين نقش بند من جنات الله  
 علیه اما الحفظ امرأة منذ اربعين سنة لم تكذب قط وعنى بالمرأة تجلياً جلدت ذات  
 اشرف و هجرت و ظاهر است که زنان بدرجه کبر اولیا کمتر میسرند و ثانیاً فرق این است که اگر این کرامات بر دست شخصی  
 ظاهر شوند که خود را تابع جناب سرور کائنات ندانند بیکه در کل امور یا در بعض امور خود مستقلند اند پس این کرامات گفته  
 کرده شوند لکن مسأله دیگر این است و اگر بر دست صافین خود را در اتباع او امر و در اجتناب مهیبت بدرجه کمال  
 معرفان ذات محققان طاعت بشریه مصروف باشد تصدیق کرده شوند و قد یصدق ان بخلاف هجرت نامرئوساً  
 که گاهی بر دست کاذبین ظاهر میشود و التباس حق از ناحق میشود و فاذا تحقق التجلي من الرجل من الالباب  
 جسمه و برین مانند که کرامات نیز بر دست کاذبین ظاهر میشود و اما اشرف و همه که از اوساط اولیا ظاهر میشوند بر دست  
 کاذبین شدن می تواند اما کرامت اولیا و کرام که بدرجه کبر رسیده یا بر دست کاذبین ظاهر میشوند و در بصورت  
 مراد از قول فاذا تحقق لهم و اولیا و کبریا خواهند شد و دو فرق باقی خواهند ماند پس بهر صورت فرق و تمیز شد حالا  
 اقرار جواز کرامات اولیا معتزلاً تسلیم کردنی است بدلائل ساطعه و برین قاطعه پس اگر کسی از ایشان گوید که اگر جواز ظهور کرامات  
 اولیا و کرام حق بودی و ذکر آن در قرآن شریف عبارت یا اشاره شدی چنانچه ذکر اولیا و انبیاء سابقه که بصرف انبیا بودند  
 ذکر است پس مصنف روح در جواب ایشان میفرماید و لم یذکر الله سبحانه شیاً من هذه المعجزات فی  
 کتابه و لم یشر الیهما قط بسیر بدیع و هو ان العتران انا هو من الاله اسم فلا یدکرفیه ما هو من محض  
 که خود معجزات جزئیه رسول الله صلی الله علیه و سلم در قرآن شریف عبارت و اشاره مذکور نیستند و حالانکه ولایت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم در بدو بر ظهور معجزات عهد ولایت سرور کائنات اقرار دارد پس همین طریق اقرار  
 ولایت خاصه ساخته بر جواز کرامات اولیا و کرام اعتراف بدارید و وجه عدم ذکر معجزات جزئیه رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 در قرآن شریف این است که قرآن خود معجزه کامله است که دیگر معجزات بدرجه او در اعجاز نمی رسند پس ذکر ادنی معجزات و در  
 معجزه اولی غیر ظاهراً است اما معجزات رسول الله مذکور اند چرا که خداستعالی فرموده است و قد بینا الايات هر گاه که در اولیا  
 انبیاء سابقه شد پس ذکر اولیا و معجزات رسول الله صلی الله علیه و سلم بطریق اولی بقاعده ولاد النفس شد و قاعده علم حصول  
 که ولاد مثل اشاره است هم اشاره مثل عبارت است پس از عبارت قرآن شریف بقیه معجزات رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و کرامات اولیا رسول الله مذکور شد ز فیه المطلب و معجزه شق قدر قرآن شریف مذکور بدلائل است چنانچه در  
 شرح مواقف نوشته است و اشاره و عبارت مذکور نیست و عبارت و فوع ان مذکور است و معص که از نسخ در حمان لفظ  
 اشاره نوشته است مثلاً ربه قصه مذکور و مندرجه آنست نبودن اعجاز و ثبوت معجزه شق قرآن است که میسر است

الحفظ من الاله  
 اشرف و هجرت  
 در قرآن شریف  
 ظاهر است  
 که اگر این  
 کرامات بر  
 دست شخصی  
 ظاهر شوند  
 که خود را  
 تابع جناب  
 سرور کائنات  
 ندانند بیکه  
 در کل امور  
 یا در بعض  
 امور خود  
 مستقلند  
 اند پس این  
 کرامات گفته  
 کرده شوند  
 لکن مسأله  
 دیگر این  
 است و اگر  
 بر دست  
 صافین خود  
 را در اتباع  
 او امر و در  
 اجتناب  
 مهیبت بدرجه  
 کمال معرفان  
 ذات محققان  
 طاعت بشریه  
 مصروف باشد  
 تصدیق کرده  
 شوند و قد  
 یصدق ان  
 بخلاف هجرت  
 نامرئوساً  
 که گاهی بر  
 دست کاذبین  
 ظاهر میشود  
 و التباس حق  
 از ناحق  
 میشود و فاذا  
 تحقق التجلي  
 من الرجل  
 من الالباب  
 جسمه و برین  
 مانند که  
 کرامات نیز  
 بر دست  
 کاذبین  
 ظاهر  
 میشود و اما  
 اشرف و همه  
 که از اوساط  
 اولیا  
 ظاهر  
 میشوند  
 بر دست  
 کاذبین  
 شدن می  
 تواند  
 اما کرامت  
 اولیا و کرام  
 که بدرجه  
 کبر رسیده  
 یا بر دست  
 کاذبین  
 ظاهر  
 میشوند  
 و در بصورت  
 مراد از  
 قول فاذا  
 تحقق لهم  
 و اولیا و  
 کبریا  
 خواهند  
 شد و دو  
 فرق باقی  
 خواهند  
 ماند پس  
 بهر صورت  
 فرق و  
 تمیز شد  
 حالا اقرار  
 جواز  
 کرامات  
 اولیا  
 معتزلاً  
 تسلیم  
 کردنی  
 است  
 بدلائل  
 ساطعه  
 و برین  
 قاطعه  
 پس اگر  
 کسی از  
 ایشان  
 گوید که  
 اگر جواز  
 ظهور  
 کرامات  
 اولیا و  
 کرام  
 حق بودی  
 و ذکر آن  
 در قرآن  
 شریف  
 عبارت  
 یا اشاره  
 شدی  
 چنانچه  
 ذکر  
 اولیا و  
 انبیاء  
 سابقه  
 که  
 بصرف  
 انبیا  
 بودند  
 ذکر  
 است  
 پس  
 مصنف  
 روح  
 در  
 جواب  
 ایشان  
 میفرماید  
 و لم  
 یذکر  
 الله  
 سبحانه  
 شیاً  
 من  
 هذه  
 المعجزات  
 فی  
 کتابه  
 و لم  
 یشر  
 الیهما  
 قط  
 بسیر  
 بدیع  
 و هو  
 ان  
 العتران  
 انا  
 هو  
 من  
 الاله  
 اسم  
 فلا  
 یدکرفیه  
 ما  
 هو  
 من  
 محض  
 که  
 خود  
 معجزات  
 جزئیه  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 سلم  
 در  
 قرآن  
 شریف  
 عبارت  
 و  
 اشاره  
 مذکور  
 نیستند  
 و  
 حالانکه  
 ولایت  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 سلم  
 در  
 بدو  
 بر  
 ظهور  
 معجزات  
 عهد  
 ولایت  
 سرور  
 کائنات  
 اقرار  
 دارد  
 پس  
 همین  
 طریق  
 اقرار  
 ولایت  
 خاصه  
 ساخته  
 بر  
 جواز  
 کرامات  
 اولیا  
 و  
 کرام  
 اعتراف  
 بدارید  
 و  
 وجه  
 عدم  
 ذکر  
 معجزات  
 جزئیه  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 سلم  
 در  
 قرآن  
 شریف  
 این  
 است  
 که  
 قرآن  
 خود  
 معجزه  
 کامله  
 است  
 که  
 دیگر  
 معجزات  
 بدرجه  
 او  
 در  
 اعجاز  
 نمی  
 رسند  
 پس  
 ذکر  
 ادنی  
 معجزات  
 و  
 در  
 معجزه  
 اولی  
 غیر  
 ظاهراً  
 است  
 اما  
 معجزات  
 رسول  
 الله  
 مذکور  
 اند  
 چرا  
 که  
 خدا  
 استعالی  
 فرموده  
 است  
 و  
 قد  
 بینا  
 الايات  
 هر  
 گاه  
 که  
 در  
 اولیا  
 انبیاء  
 سابقه  
 شد  
 پس  
 ذکر  
 اولیا  
 و  
 معجزات  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 سلم  
 بطریق  
 اولی  
 بقاعده  
 ولاد  
 النفس  
 شد  
 و  
 قاعده  
 علم  
 حصول  
 که  
 ولاد  
 مثل  
 اشاره  
 است  
 هم  
 اشاره  
 مثل  
 عبارت  
 است  
 پس  
 از  
 عبارت  
 قرآن  
 شریف  
 بقیه  
 معجزات  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 سلم  
 و  
 کرامات  
 اولیا  
 رسول  
 الله  
 مذکور  
 شد  
 ز  
 فیه  
 المطلب  
 و  
 معجزه  
 شق  
 قدر  
 قرآن  
 شریف  
 مذکور  
 بدلائل  
 است  
 چنانچه  
 در  
 شرح  
 مواقف  
 نوشته  
 است  
 و  
 اشاره  
 و  
 عبارت  
 مذکور  
 نیست  
 و  
 عبارت  
 و  
 فوع  
 ان  
 مذکور  
 است  
 و  
 معص  
 که  
 از  
 نسخ  
 در  
 حمان  
 لفظ  
 اشاره  
 نوشته  
 است  
 مثلاً  
 ربه  
 قصه  
 مذکور  
 و  
 مندرجه  
 آنست  
 نبودن  
 اعجاز  
 و  
 ثبوت  
 معجزه  
 شق  
 قرآن  
 است  
 که  
 میسر  
 است

است چرا که اگر گوئیم که ثبوت آن از قرآن شریف از بر آید الشق القهر است لازم می آید که قبل نزول آن بر کرمه موصوفه معجزه  
 نبود که آن بر کرمه بعد شق قرآن نازل شده است و الا لازم باطل است فکذا لازم پس میگویم که ثبوت معجزه شق قرآن از اخبار عقلی است  
 علیه سلم است و آیه کرمیه که الشق القرآن نازل بعد آن شده است و الی بر معجزه بودن آن است پس این دلیل ساطعه مصنف صحیح  
 است اتصال بنا و دلیل مزبیب فرود معجزه و با بیه کما حق ساد الزام فاحش و اجزاه الله خیر الجزاء بحسن سعید و بعضی از مولودان  
 این زمان یعنی مولوی محمد حسن بنان بجای شکر مصنف چه قدر نا قدری فرموده انزال مسطوره را بعضی از قول دیگر استغناء  
 قایم ساختن جواب دادند که بکنش سوال و جواب آن نوشته میشود اما

سوال

سوال در کتب معتبره

ما قولکم معاشة القهر والمحدثین والفقهاء والمؤمنین والعرفاء المحققین و درینکه صاحب لغویات گفته هل علمت ما التوتلی  
 فهو كما لبخت فيه ظلمة وهذا فيه اشراق فبالبخت يسعد السعداء ویشقی الاشقیاء واما البخت  
 فبدیعی واما انکره قوم لیسوا من اهل القیز و من تجلیه الاشرفات مثل ان یقال انک فعلت  
 فی بیتک کذا و کذا و سیکون عند کذا و المعجزة الخیرة کالدعاء للمرضی و زیادة الطعام  
 و الشراب اما شق القهر فعدنا لیس من المعجزات انما هو من آیات القیمة كما قال الله تعالی  
 اقربت الساعة و الشق القهر و لکنه اخبر عن قیل وجوده فكان معجزة من هذا التویل قال  
 الشیخ بما والدی نقش بندرح انا حفظ امراة منذ ربعین سنة لم تکذب قط و بالله ان تجلیا  
 جبلت ذات اشرف و همه و لکنها قد یکذبان وقد یصدقان فاذا تحقق التبع من الرجل  
 من کالتباس ولم یدکر الله سبحانه شبأ فی هذه المعجزات فی کتابه ولم یشر الیه قط بستر  
 بدیع وهو ان القرآن انما هو من الالهام فلا یدکر فیها ما هو من تحته فقط اما

الجواب

جواب در کتب معتبره

این اقوال مرود و مطرود و ناشی از غرابیه اند فالان مبتدع از اصحاب هوا و باطله و از باب اراء عاظمه مصدق فضل  
 الله علی علم و معتقد فضل او و جهالت و ضلالت باشد اما نخستین قاعده اشعری بر چندین باب طریقت است اول آنکه توتلی الهی مراد  
 و یسئین و صاحبین با بخت گفته و گفته الا ان البخت فیه ظلمة و یزایده اشراق ز می جهالت و ضلالت که نوزد را کالظلمه میگویند  
 و باز در میان فرق می بندند بستر حصص میکنند که و با بخت بسعد السعداء و یسئ الاشقیاء پس چندین تعبیر که برای توتلی فرموده همه  
 بیاد و سعاده و شفا و ثمن بطلت تفویض نموده با بخت را بدیعی و منکرین آنرا بی تمیز فرار میدهند و عدم تمیز خود  
 را در احکام کفریه را در محرمه بهایت می بندند چه قول بخت و اتفاق نکسی از معتقدین شرح بدان مستقول و در  
 زعمین این است معنی بخت معلوم حکما جایبده و اسلام بر باطنیه آن مستحق الکلام با زطره بدیعی که بخت بر طلعت را بجای

تجلی ثابت کرده از تجلی اشرفات و جز آن از معجزات شمرده باز برای شامت قاضی فرزین فدا و غواصه دیگر بر کینه  
 انکار بودن بجزه حق کالقرن شق القمر از معجزات نبویه علی صاحبها الصلوة و التحیة نموده افتخار اتحالی خود بدان بلفظ عندنا  
 فرموده باز برین هم شکم بر نهاده بالا سیر شده فاکر قرص عشق القمر بقوله لکنه صلی الله علیه وسلم اخیر عن قبل وجوده و کما  
 یشق الارض و السماء علی شهوده و باز خلط و خبط و یکدیگر پزیرفته که اشرف و مهمه را قدیکه زبان و قد لصدفان گفته حال  
 آنکه اتفاق اهل سان جز لصدفان نتوان گفت و کاذب اشرف و مهمه نیست بلکه خلط و ماغ است باز بمقتضای بوم  
 لجنیم بل استلوات و نقول بل من مزید باین همه سیر نموده و جو ذکر چیزی از این معجزات در قرآن مجید نموده و این نوع  
 نصرانیان است که مسلمانان روان بجزه شق القمر نموده اند سبحان الله من طیس علی القلوب و سر برنج که ذکر کرده بحقیقه  
 شرفی است که بطلان آن از غایبه و صافه غیر محتاج بیان فقط اما

**جواب**

نه این اقوال مردود و مطرود و نه ناشی از غواصه اند پس فایده آن نه مستحق از اصحاب ابواء باطله و ارباب آراء عاقله  
 و نه مصداق اصله الله علی علم و معتقد فضل آن بر جهالت و بر ضلالت باشد اما نخستین قاعده اول بر چندین حقایق  
 است نه بر باطل است یعنی دوازده حقایق که آن را عجیب باطل میفرماید اول آنکه اولی مرتسلین و منبتین و سایر  
 آنجست گفته و حال آنکه این امر باطل نیست چرا که بحث بمسئله طالع آمده چنانچه در برهان قاطع مذکور است و در غیبات اللغات  
 نقلاً از جواب الجروف و بهار عجم گفته که معنی بهره و نصب این در عربی نیز آمده و در اصل بخشش است معجز بود و تبادل کردن  
 و در قاموس گفته که بحث معرب بمعنی جد است و از بمعنی خط و عطر و زنی گفته شیخ الرشید بوعلی سنا در شفا گفته که  
 اطلاق بحث بر شی معنی بد و مبداء آن طبعی نباشد بلکه مبداء آن شی ارادی از جنب صاحب اختیار با و در هر  
 موافق گفته که نبوة رحمة و موسیبه است که متعلق است بمشیته باری تعالی و در غیبات اللغات نقلاً از کز و صرح گفته  
 که موسیبه بمعنی بخشش است پس بحث که بمعنی قسمت نیک است و این بجز خواست که در کار کسی حاصل نمیشود همچنان است  
 قوی یعنی ولایت محضه با ولایت مع النبوة است چنانچه شیخ سعدی شیرازی فرموده است بحث دولت بکار و  
 نیست و جز نباید آسمانی نیست با صرف بخشش است از بخشش آبی که حصول آن موقوف بر شرایط نیست و نه هیچ  
 مجاهده و ریاضت و نه موقوف است بر ذکا و فطرت چنانچه مقوله حکاست بلکه صرف موقوف بر مشیت باری تعالی است  
 چنانچه فرمود خدا تعالی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و نیز بجزیر اسئل اولی عید و اولی عید و اولی عید و اولی عید  
 عرض کردند یا رسول الله متی وجبت لك النبوة قال و اذم این روح و نبی است  
 من است قوی را نظیر بحث داده و نیز امامیه قوی نیز لطف باری تعالی است چنانچه محققان تصریح کرده اند  
 تجرد گفته امام هدی که در شرح خود گفته اند نبی است لطف باری تعالی و در حدیث آمده است

جواب سوال اول  
 حدیثی است در  
 اصل مسند امام  
 احمد بن حنبل

هر چه که شرفش از قرآن مجید و حدیث شریف کرد و در بیان فزاینده متفق علیه باشد و لغت عرب و معجم و اصطلاح حکما را مسا  
 باشد آنرا باطل گفتن غلط محض است چونکه تقدیر و بخت منجز میگویی میشود و در بخت باین لحاظ که بسبب بخت سفید سعید  
 و بسبب بخت سیاه شقی می باشد که نه ظلمه باشد که در فارسی این را بخت سیاه میگویند و بخت سفید را سفید چنانچه برای  
 محاوره معروف مشهور است ع چه بخت سفید و چه بخت سیاه و این بین لحاظ بخت عام شدتیک و بدر چنانچه همین  
 معنی در شعر حافظ شیرازی است **بخت** باب ز غم و کوش سفید نتوان کرد و کلیم بخت کسی که بافت سیاه  
 و توفی نظیر قسمت است لکن در آن مطلق میایی نیست بلکه بخت سفید است پس این لحاظ محدث و بطوری بخت است  
 گفته که **ان البخت فیه ظلمة** و عجیب آنرا در بطلان دوم شمرده و محال آنکه مطابق است با شعر سعدی **شعر نامتزی**  
**عجبی بختیار و عاقلان سلیم کردند اختیار و مطابق است با حدیث خیر الانام صلی الله علیه و سلم چنانچه فرمود**  
**پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الله خلق خلقه فی ظلمة فالتقی علیهم من نوره من اصابه من**  
**ذکات النور اهتدی ومن اخطاهه ضل فلذلک اقول جف القلم علی علم الله حالای**  
**انصاف است که کلام محدث و بطوری معین مطابق حدیث نبوی شد که در کلام ایشان لفظ فی ظلمة است همچنان**  
**در حدیث شریف فی ظلمة واقع است و علی بن اقیاس در کلام ایشان لفظ و بذات اشراق است و در حدیث**  
**نبوی لفظ نور واقع شده است و اشراق و نور یکمال منجز میشوند پس عجیب همچنین توفی را که لفظاً و معنای مطابق حدیث**  
**نبوی باشد باطل شمرده میگوید زهی جهالت و ضلالت که نور را که لفظاً میگوید یعنی توفی که سر امر نور بود و احسان**  
**گفتن بنبره نور را که لفظاً گفتن است و الا محدث و بطوری روح ظاهر لفظ مذکور گفته در قاموس گفته المحظ النصیب**  
**و الجدا او خاص بالنصیب من الخیر و الفضل انتهى پس معلوم شد که بخت که معبر بخت است کاجی عام می باشد**  
**خیر و شر را و کاجی خاص مرخیر را می باشد بخت پس وقتیکه عام شد البته در آن ظلمه شد لهذا بلفظ فی اشراق تفرقه**  
**ساخت و عجیب نه خیال بحدیث شریف ساخت و نه خیال معنی لغوی و کلماتیکه شایان علمای بنویسند با گفتن آغاز**  
**ساخت و تفرقه را هم بجهت باطل شمرده در بخت بطلان سیوم میگوید و باز در میان فرقی می بیند و محال آنکه در**  
**کردن در میان توفی الهی مرمر سلین انبیا و صالحین را در میان بخت که در آن بخت و بد شریک اند ضرورت**  
**و ظاهر است که قدر لبکون و حرکت اندازه کردن خدای تعالی است بر مخلوقات و بخت هم اندازه است از جناب**  
**خدا بر مخلوقات پس هر دو مترادف شدند لکن باعتبار لغت لفظ بخت را غلطی است و باین لحاظ توفی را**  
**نظیر بخت کرده نظیر تقدیر ساخت نیز باعتبار معنی خاص که در آن مرخیر مراد با تفرقه نکود و این کمال بلاغت است**  
**شیخ سعدی میفرماید **گر نه بیند روز ششم چشم با چشمه آفتاب را چو گناه گو معصوم** در تعقیبات بجای**  
**دیگر گفته اند که بخت احکامیکه برای اعیان درین عالم می باشد می نامند و عبارتش معین این است اعلم**

نکته

سوال

ان للعین احکامی هذا العالم و تسمى بالجنة انتهى و در خزین الحکمت معراج گفته است که بخت دوم  
 است یکی جلای دوم جمالی من شاه فلیطان بود پس بخت و تقدیر هر دو متعارف در معنی شدند و مجیب در عطلان چهارم  
 میگوید پسر حضرت میگوید که بالجنة یسعد السعد و یشقی الاشقیاء حال آنکه این نیز مطابق قرآن شریف  
 است قال الله تعالی و اما الذین سعدوا ففی الجنة الایة و قال الله تعالی و اما الذین شقوا ففی النار  
 الایة و موافق حدیث نبوی است فرغ ربکم من العباد فزین فی الجنة و فریق فی السعیر و شیخ ارباب  
 شیخ بوعلی سینا و شفا کفره الشیء للمیون هو الذی قد یتکرر حصول سبب مسعد بالجنة  
 عند حصول الشیء للمیون هو الذی تکرر حصول سبب مشقبة بالجنة عند  
 حصوله فیستشعر من حضوره اول عود ما اعتید تکرره من الخیر من حصول اللذات  
 عود ما اعتید تکرره من الشر انتهى پس واضح شد که کلام محدث و بهوی مطابق قرآن شریف حدیث  
 نبوی است بیکه درین باب حکما بیکه محققین از موافق القول از حدیثی ذی مقراطیس گفته که بدون عالم یعنی ماسوا  
 خداستعالی سبب بخت است چنانچه در شفا است و فرقه قدمت الجنة من وجه علی الاسباب الطبیعة  
 فجعلت کون العالم بالجنة و هذا هو ذی مقراطیس و مشیعه انتهى و ظاهر است که سعادت  
 و شقاوت بخت در عالم یعنی ماسوای خداستعالی داخل است و مجیب خلاف علوم عقلیه و نقلیه میگوید پس چندین نظم  
 که برای توفی فرموده هم برابر و سعادت و شقاوت را معاظمت توفیض نموده سبحان الله اولاً و آخرتاً  
 گفته بود که باز در میان فرق می اندود در این ففره میفرماید که فرق نمیسازد که هر دو را یکسان ساخته است و حال آنکه شای  
 ولی الله محدث و بهوی صحاف فرموده اند فیه ظلمة یعنی در بخت سیاهی یا باعتبار معنی یا باعتبار خلقت و هذا فیه شرف  
 یعنی در توفی نور است و سپیدی است در آن سیاهی نیست پس فرق بین ساخته لکن مجیب مرص ضمیر فیه و بشار الدین  
 شاید بخت ساخته است و حال آنکه آن هم مستقیم میشود با معنی که این بخت که مشبه بر ولایت است در آن سر سر فرزند  
 و مجیب خلاف گفته سابقه خود را با تا و لغت و میفرماید و در این فیه عطلان تخم قائم کرده میفرماید باز بخت را بدی و از  
 میدهد حال آنکه بخت را همه مسلمانان بدی میدهند مثلاً اگر کسی گوید فلان شخص چربا و شاه شد و فلان شخص  
 پادشاه نشد بچوب میگویند که بخت آن بود و در اول مرتبه بعضی جمعا میگویند که پسر پادشاه بنود پادشاه پادشاه  
 نشد و میگویند که پسر پادشاه چرا نشد آخر الامر قایل شدن بخت میشود پس بخت بدی است شخص قایل آن است بلکه  
 بغیر ایمان قدر که او بخت است ایمان نمی شود چنانچه جناب امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام از جناب  
 رسالتاب علیه الصلوة والسلام روایت میفرماید که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 لا یومن عبد حتی یومن باربع لیسهدن لا اله الا الله و انی رسول الله بعثنی بالحق

مسائل چهارم

مسائل چهارم

و یوم من بالموت والبعث بعد الموت و یوم من بالقدس البتة مثل فرقة قدره منکر قدر هستند که این  
فرقه در شرح شریف زبان رسالت مذکور است چنانچه فرمود القدرية تجوس هذه اکامة الحديث  
پس بدی است یعنی ظاهر است که بخت امر مقدر است چنانچه عطف شیرازی میفرماید سه گوش جوش شبنمی  
نماد و داود ز حضرت احدی لآله الا الله زانه و یوز کسی را که خوار است نصیب بخت یعنی همان که نیاید زود منصب  
پس سخن آن تقدیر را حساب رسالت مذکور بفرموده اند اگر شاه صاحب ایشان را بی تمیز گفتند چه جا  
طعن است که محیب بمن شود میفرماید و منکرین از انبی تمیز قرار میدهند بلکه جناب سرور کائنات بر کذبین قدرت  
فرموده اند و محیب صرف از گفتن بی تمیز ناراض شوم بوجهی که زبان تقدیر نسبت محدث و بلوی میفرماید و عدم  
تمیز خود را در احکام کفر و اسلام بمرتبه هدایت می دهند بلکه دلیل بچنان میفرماید که ازان مدلول مستفاد میشود  
چرا که لفظ اتفاق در عبارت محدث و بلوی صحیح مذکور نیست از طرف خود و درج ساخته بلفظ چه بطور علت فقره  
اولی میفرماید چه بخت و اتفاق مذکور از معنایین شرح بدان منقول و در مستفاد معتبرین اهل بیع بران محمول حکما  
جاء به اسمهم بر باطله ان متفق الکلام اند و این علت منجر بسوی معلول میشود چرا که مفهوم اتفاق در معمول است  
و شیئی منفیه را هیچ حاجت با ثبات نیست علاوه آنکه معنی بخت و اتفاق منفعت کثیره حاصل شدن کسی بلا وجهی است  
علاش است چنانچه در غیاب اللغات مسطور و همین است مذکور اهل سنت و جماعت که مرتبه نبوت انبیاء بلاستی  
از جانب خدا تعالی حاصل میشود و محتاج بشرطی نیست چنانچه در شرح مراقف مندرج است فهو عند الحق  
من الاشاعة و غیرهم من الدین من قال لا اله الا الله تعالی ممن اصطفاه من عباده ارسلناک  
الی قوم کذا و الی الناس جمیعا و بلغهم عنی و نحوه من الالفاظ المفیده لهذا المعنی کبعثناک و  
بنبئهم و لا یشرط فیہ ای فی الارسال شرط من الاعراض و الاحوال الملکبة بالریاضة  
و المجاهدات فی الخلوات و الانقطاعات و الاستعداد ذاتی فی صفاء الجوه و ذکاء  
الفطرة کما زعمه حکماء اهل الله سبحانه ینخص برحمته من یشاء من عباده فالنبوة  
ارحمة و موهبة ستغفة بمسبیه و هو اعلم حیث یجعل رسالته و فی دلالته کالاتر  
عملی المطلوب نوع خفاء کما لا ینحی و هذا الذی ذهب الیه اهل الحق بناء علی القول  
بالاتر در المختار الذی یفعل ما یشاء و ینتار ما یرید و اما الفلاسفة فقالوا هکوا ی  
صلی الله علیه و سلم من اجتمع فیہ خواص ثلث بمنار بها عن غیره انتهى  
استشاد شد که مذکور جمله معتدین از ازل حتی است که قولی بمنزله بخت است که بسبب این بخت  
بخت است نبوت انبیا از جانب خدا تعالی هدایت میفرماید و محیب بر خلاف آن غلط میگویند

که کسی از متهمین شرع بدان متقول شاید که محیب منی لفظ بخت را نفهمیده باشد و اگر بخت و اتفاق را بمنی که در فیه اثبات است  
 مذکور اند گفته شود هم مطابق مذہب جمله اهل حق میشود حکما و جابلیه مختلف اند بعضی قایل اند و بعضی منکرند لکن اتفاق حسین  
 و حاشیه شفا گفته که اگر مبداء آن طبیعت دارد معینۀ گفته شود پس از وجود بخت و اتفاق بیخ تنگ نیست پس  
 تقدیر قول محیب باطل شد که او مطلق انکار ساخته است و نیز در حاشیه شفا گفته که ظاهر است که آنرا که قایل بخت و  
 اتفاق اند ایشان سواهی مبداء طبیعت و اراده سبب دیگر را می شمارند فقط یعنی فضل الهی است و همین مذہب  
 اهل سنت و جماعت و لفظ اتفاق ترک ساخته اند باین اشعار که اتفاق کاهی بر چیز غیر مقصوده دوران که مبداء  
 طبیعت و اراده بالفرض باشد اطلاق کرده میشود چنانچه در شفا مطرو است فال اتفاق سبب من الامور  
 الطبیعیة و الارادیة بالعرض و بجای دیگر گفته و قد یعرض الامور لا یقصد و محیب بن کنه را بطریق  
 فخر مرده همراه لفظ بخت لفظ اتفاق را نیز از ویاد ساخت و حال آنکه اتفاق اعم از بخت است چنانچه شیخ زین العابدین  
 در شفا گفته الا اتفاق اعم من البخت فی نعمته فان کل بخت اتفاق و لیس کل اتفاق بختا  
 فكان هم لا یقولون بختا الا لما یؤدی الی شئ یستدبر و مید و اراده عن ذی اختیار  
 من الماطقین الباقین فان قالوا بغير ذلک كما یقال للعود الذی یشق نصفه لم یسجد و نصفه  
 للکیف ان نصفاً منه سعید و نصفاً منه شقی فهو مجاز و اما مبد و طبعی فلا یقال  
 انه کائن بالبخت انتهى و در حاشیه ملا خا نزاری گفته اند هم اصطلاحاً علی اطلاق البخت و الاتفاق  
 علی ذلک السبب وضعه و ح فلا ریب فی وجودها و لا حاجة لانکار القول بما انتهى  
 و بعد از آن گفته و لا یجفی ان حمل کلامهم فی البخت علی مجرد ذلک بعید جد بل الظاهر ان  
 القائلین به عدوه شیاً علی حد غیر الاسباب الطبیعة و الارادة المعهودة ثم حمل  
 کلامهم فی الاتفاق علی ذلک لیس بذلک العبد فتدبر انتهى و شیخ در شفا گفته  
 که در باب حکما و در باب بخت و اتفاق اختلاف است بعضی از ایشان منکر هستند چنانچه عبارتشان این است اما  
 القدماء الاقدمون فقد كانوا مختلفوا فی مر البخت و الاتفاق ففرقة انکوت ان  
 یکون لهما فی الوجود و بعضی از ایشان هستند که امر بخت را قظیم میدانند که این ما چند فرقه است  
 چنانچه گفت و قد قام بازانهم طایفة اخرى عظموا امر البخت جدا و تشبهاوا فرقا و یکفر  
 از ایشان آن کسان هستند که بخت را سببی میگویند از جانب خدا تعالی که عقل از درک آن عاجز است و  
 عبارتشان این است فقال قایل من هم ان البخت سبب الهی مستور بریغ عن ان یدرک  
 بالعقول تا حدیکه ذی مقرطیس را شاع آن میگویند که بخت را من وجه بر اسباب طبیعت تقدیم است که خود



با سویی واجب الوجود بسبب بخت شده است چنانچه عبارت شیخ همین است و فرقه قدمت البخت من  
 وجه علی الاستیسا الطبیعة فجعلت کون العالم بالبخت وهذا هو ذی مقراطین و شیعة  
 و بعد از آن شیخ مذہب متأخرین مشائین بیان ساخت که ایشان امور بخت و اتفاق در امور قلیده میگویند  
 لکن شیخ و ارسطو یعنی معلم ثانی این را شرط ناساخته گفت القوة الالهیة الفایضة فی الاجسام صاد  
 استعداد انا ما فی طبیعیة بصورة مستحقة و هی اذا صادقت ذلك لم یعطها  
 پس ثابت شد که آنچه عجیب گفته است که حکماء بر باطلیة بخت و اتفاق متفق الکلام اند فلذ محض است و فرض نمود  
 که بدون بخت و اتفاق نیز حکماء متفق علیه باطل است پس ازین صورت چه بطلان و چه استحاله بر قول صاحب  
 تعقیبات الیه لازم آمدند او شان لفظ بخت و اتفاق هر دو نه گفته اند و اگر با فرض گفته تا چه مجال لازم آمد  
 که درین صورت نیز قولی مشهور بخت و اتفاق مشبه به خواهد شد و وجه شبه عدم درک است و وجود مشبه و مشبه  
 در حس ضرورت چنانچه در علم معانی و بیان سلم است که مشبه و مشبه به برابر است حسی یا با عقل یا با مختلف  
 و العقل باشند پس قول مجیب که بخت و اتفاق الی آخر الکلام موجب بطلان معلول نیست یا مطلب مجیب است که  
 بروقت تلفظ بخت میگویند و ازان هر دو بخت و اتفاق میباشد اینهم باطل است چرا که بصورت فرق  
 سوی تدبیر و رداءه بخت هیچ رعایت اتفاق بیک صورت نیست علاوه بر آن اینکه بخت اعم است از اتفاق  
 پس هر دو یکی کی خواهند شد و دیگر آنکه عبارت مجیب که آئینده است خلاف ازین صادر شده است و ب  
 شاه صاحب البطلان مذہب حکما است که حکما و نبوت سه شرط گفته اند که یکی ازان اطلاع بر معنیات و دوم ظهور  
 خرق عادات سیوم و دیدن ملائکه بصورت محسوسه میگویند یعنی ازان زکا و فطرت و غیره امر را نیز زیاده  
 ساخته اند و در مذہب اهل سنت و جماعت نبوت را پنج شرط نیست بناء علی طور نظیر میگویند که قوی محتج  
 بشرط نیست و چنانکه سبب بخت ظاهر و مدرک بالعقول نمیشود همچنان سبب قلی ظاهر و مدرک بعقول نمیشود  
 اما اطلاع بر معنیات و ظهور افعال خوارق عادت و دیدن ملائکه و غیر آن از تجلیات قوی هستند از شرط  
 قوی چرا که شرط گردانیدن در ان شیئی با که ادراک آن از عقل باشد و ادراک سبب قلی عقل قاصر است  
 پس شرط بخت عقل کردن غیر جایز است و مثال این بخت است که شما میدارید بدیجی است پس چنانچه که برای  
 بخت شرط نمی گردانید همچنان در قوی نیز نکر دانید البته صاحب بخت دنیا حکومت میکند و کثرت مال و  
 فرج و غیره جاه و چشم دنیا مر آن را میباید پس همچنان از صاحب لایت اگر خرق عادت و غیره باشند از  
 تجلیات قوی هستند از شرط و وجه دیگر آنکه گردانیدن بشرط نیست که بعضی انبیاء و همچنین شون اند که از  
 ایشان خوارق عادت و دیدن ملائکه و اطلاع بر جمیع معنیات نشده اند پس بصورت انتفاء بکثیر شرط اتفاق

باغیب است لکن در مجرب بودن قرآن زیاد عظمت است که آن باقیست الی یوم القیمه و دیگر مجربات باقی نیستند چنانچه  
در اتمام است و لا محذور له باقیه سوی القرآن و سنی آن این است که خبر داد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از شق قرآن بیشتر  
از وقوع شق قرآن شد لفظ فابری تعجب است و بعد از وقوع آن بر حایه اخبار عن الغیب که بیشتر بمقام مخدی فرموده  
بودند معجزه کبری شد چنانکه در اینجا معجزه نکره واقع شد پس مراد از آن معجزه جزئی نخواهد بود بلکه معجزه عظمی که تنوین نفیج دلالت بر عظمت  
میکند چنانچه فرمود و فكان معجزه من هذا السبیل عجیب این قول را در اینجا ترک ساخت و حال آنکه صاف  
ظاهر که لفظ صیغه ماضی یعنی کان فرمودند و میگویند پس معلوم شد که واقع شد بزبان گذشته معجزه کبری که کان در اینجا  
بمعنی وقوع است چنانچه در قوله یا شاء الله کان که در فی القاموس و بعضی فضلا این دیار را از لفظ من آیات القیمه جم  
عدم وقوع شده است و آن هر امر غلط است چرا که بودن شق قرآن بمعنی اضافی از آیات قیامه از قرآن شریف  
و حدیث شریف ثابت است و نیز در تفسیر هارک و تفسیر ضیاء السبیل و بیضاوی و غیره مندرج است و در تفسیر حسینی هم  
در ترجمه آیه کریمه مرفوم است از علامات قرب قیامت الشقاق قرآن استنبی و از لفظ من فی السبیل که شامحا  
تصریح بدین حق که در شرح مواقف مذکور است میفرماید و الحق ان اللتاخر هو علمنا بكونه معجز الخ  
و عجیب علی العکس انکار وقوع شق قرآن میفهمد و خشم و غضب زیاده آمده میفرماید و کاد یشق الا من  
و السماء علی منوره و حال آنکه این راست است که قیامت بر حق است و جوهر موئین بر شق شدن زمین  
آسمان شامدی میدهند و میگویند که این امر خواهد شد و عجیب لا ابطالان و هم بلا خیال هوس و دم میفرماید  
که باز خلط و خط دیگر پذیرفته که اشرف و همه را قد یکدیگر بان و قد یصدقان گفته و حال آنکه این امر  
نیز باطل نیست و این امر از فقر و باطن تعلق می دارد و بر که اهل انیت خود می شناسد که شاه صاحب فرمودند که  
اشراف و همت بردو گاهی بمقام غیر متحقق بجای گاهی مکتب شباهت و گاهی مصدق میشود و تعبیر این امر که محتمل است  
چرا که در حال موقوف است نه زبان لکن مختصر بیان می سازم که تفسیر مشایخین کبار تشبند به علیهم الرحمه و النعمان راشانی  
یابست تصرفات اشراف و همت و غیره آن عظیمی است که به تخریر آن قلم عاجز است و مراد از کبار مشایخین تشبندیه صاحب  
فناء فی الله و بقاء بالله هستند اما تصرفات متوسطین مشایخین تشبندیه با تصرف اشراف و همه خیلی بیان می سازم اما همه  
تصرفی است برای حصول مراد اما مواقف تصرف همه برآید و آن عبارت است ازین که دل خود بسوی مراد همچنان متوجه  
سازد که بدل سوای این مراد دیگر خطر نکند و چنانچه تشبیه آب را می طلبد و در آنوقت برای بر آمدن آن مراد در شکل  
نفی و اثبات این خیال که بجز ذات کبیر دیگر فاعل حقیقی نیست بسازد پس این تصرف را همه میگویند و ظاهر است که گاهی  
مراد حاصل میشود گاهی نمیشود اگر حاصل شد تصدیق بتمهتند و اگر مراد حاصل نشد تکذیب همه شد و باین مراد شاه  
میفرماید قد یکدیگر بان و قد یصدقان و اصل وجه تکذیب است که معطی حقیق خدا تعالی است و این فقیر را بل است

در این جا

ناکت خواه برهد یا ندید بفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید چنانچه در قول الجلیل که تصنیف شاه صاحب  
 معنی هر مترقوم است اما الهممة فعبارة عن اجتماع الخاطر و تا کذا الغرمة بصورة القنی والظلم  
 بحيث لا یخطر فی القلب خاطر سوی منظر اذ کطلب الماء للعطشان و اخبرنی من انی  
 ان من الشیوخ من یشغل بالنفی و الاثبات و یعنی به لا مراد لهذا اللفظ اولامراق او  
 ما یناسب هذا الا الله فانه الفاعل لهذا الفاعل انتهى بقدر الحاجة شعر تحت عقلت  
 پر صحبت این سخن است بلکه از صاحب نا جنس اجترار کنید و پس این فعل را بهتر میگویند چنانچه در قاموس است  
 الهممة بالکسر و یفتح ما هم من امر لیفعل انتهى و اشرف در لغت بمنی آمده شدن بر چیزی و در  
 شدن چیزی چنانچه در منتخب کشف مسطور است و در اصطلاح تصرفی است برای دریافتن سخنها و  
 و طریقه آن این است که متصرف اول خود را از بر نفس از هر قطره فارغ ساخته نفس خود بنفس شخص دیگر که دریافتن مطلب  
 ولی آن مراد است بر سادگی نام پس بعد از آن هر چه که بخاطر از قبیل عکس بگیرد و پس بداند که این امر در  
 این شخص بود چنانچه در قول الجلیل است و اما اشرف علی الخواطر فطر بقیه ان ینفخ نفسه عن  
 کل حدیث و خاطر و یفطن بنفسه الی نفس هذا الشخص فان اختلف فی نفسه حدیث  
 من قبیل الالغاس فهو خاطرة انتهى پس ظاهر است که گاهی متصرف عین سخن دل دیگر معلوم  
 که این را تصدیق شاه صاحب فرمودند و گاهی بر دل این سخن دیگر میگذرد و پس غلطی میشود و سخن دل دیگر معلوم  
 نیسازد بلکه شبیه بسبب عدم حفظ ماجزی باشد و مثل انصورت را که کذب فرموده اند و مثل آن حدیث تعرف بر با  
 سی و دو مسطور است الکشف عن الخواطر ان یجث عن کل ما یخطر علی سره فیتابع ما للحق  
 و یدع ما للیس لانه انتهى او در عوارف گفته کشف خواطر آن باشد که هر چیزی که بر سر و بگذرد و آنرا بجا بد  
 و بجز بید و هر چه مرتی را باشد متابعت کند و هر چه مرتی را نباشد گذارد و از پیر آن گفت که هر چه بر سر بگذرد  
 الهام حق باشد که ممکن که وسوسه یو با الهی بقدر الحاجت و بچنان در فصوص الحکم در نفس حقیقه گفته و العار  
 المتسع بخلق بالهمة ما یکون له وجود خارج محل الهممة لا ینزال الهممة تحفظه لا  
 یودها تحفظه ای حفظ ما خلقته فاذا طر علی العارف عقلة عن حفظها ما خلق  
 عدم ذلك المخلوق الا ان یکون العارف قد ضبط جمیع الحضرات وهو لا یفضل  
 مطلقا بل لابد له من حضرت یشهد ما انتهى پس معلوم شد که محیب با وصف ادعای  
 فقر بمقام تصوف نیز غلطی ساخت و خیال سفر در وطن و خلوت در انجمن ساخت که ساختی با رگشت  
 نگه داشت و بیا داشت مصروف ماندی و چرا خلاف شیخ محی الدین عربی و غیره عرفا محققین کلمه غیر حق

توت بعضی انبیاء چه بکثری از انبیاء رفع خواهد شد و جناب سرور کائنات خود شرط همه مینبات را نفع فرمودند  
 ولو كنت اعلم الغيب كنت كثر من الخير ما سنى السوء <sup>لهذا</sup> بهوجب قاعده و اذا غابت البشريات  
 المشروطات توت لازم می آید لهذا از سه شرط یکی را قرار ندادند چنانچه شاه صاحب شاعر میفرماید و من  
 تجلید الاشرافات مثل ان يقول انك فعليت كذا في بيتك هكذا وكذا لو سيكون عندك كذا  
 که مثل این از اولیاء اوساط عاجز شود پس مجرات جزئیة مثل دعاء، بیادان و شفاء، ایشان از دعا و دعا و زیارتی طعام  
 آید و به وقوع آمدن آن بنهم از اشراق و لغمان توتی هستند که عطف و المجرات الجزئیة بر اشرفات هست  
 و کرامات اولیاء کیار سه مجزیه باین سبب میگویند که این کرامت از جنس مجزیه یعنی از جزئیة مجزیه می باشد که هر  
 ظهور غرق عادت بجا باشد و دعوی نمی باشد و مجیب ضمیر تکلیف سو بخت راجع ساخته بطور ضلع و حکمت بطلان  
 ششم میفرماید باز طرف دیگری که بخت را ظلمت بجای خود ثابت کرده از تجلیش اشرفات و جزآن از مجرات شمرده بلکه  
 طرف این است که توصف اقرار بطلان بخت و اتفاق بیک وجه لفظ دیگری را تسلیم داشت در آن دیگر طرف این است  
 که ضمیر تکلیف سو ب اشراق توتی راجع نه ساخت حال آنکه خود سابق ذکر کرده بود که باز در میان فرق می بندد برای

عطف ضعیف گفتا فرموده غلط بر غلطی نهد و میفرماید باز برای شاعت قناعت نوزین غباوة و غواية دیگر  
 محجب است از مجیب که بر فهم حقایق لفظ غباوة و غواية اطلاق می سازد و حال آنکه شاه صاحب روح عین مذکور

جمهور مفسرین و جمیع متکلمین اختیار فرموده نه انکار مجزیه حق کالقرشق القمر مجرات نبویه علی صاحبها الصلوة و السلام  
 نموده بلکه انکار مجزیه شق قرمز مجرات و لایست نموده است نه مجرات نبویه و در انکارش از مجرات جزئیة است  
 که شیخ صدر العالم بزبان معجم روح روت شق فر ساخته و مراد از آن روت حقیقت محمدی داشته نزد مص فرستاده  
 بود پس معجم برای رفع شبهه بنظر خیر خواهی مومنین انکار آن ساخت چنانچه انبیاء، این مقدمه از مقدمه کتاب  
 ذکر یافت پس شوق نبودن مجزیه نبویه ساخت که لفظ فکان مجزیه بعد اخبار و ال برای این است و تیز در  
 فتح الرحمن ترجمه فرغان زبیریه که میمیه اقتربت الساعة و اتقن القمزة انذک بشکافت ماه و اشارت است بانقصه  
 که کافران از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مجزیه طلب کردند خدای تعالی ماه را دو قطعه ساخت  
 یکی بر کوه قیس و دیگری بر کوه قیقان و الله اعلم انتهی و همچنان در نور الکبیر که او هم تصنیف شاه صاحب نوشته  
 و هر چه در آن نوشته اند آن امر مختار آنهاست انشق القمر علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فریقین  
 فرقه فوق الجبل و فرقه دونه فقال رسول الله علیه وسلم اشهدوا و یحییان در سرور المخرن که پناه داد مجزیه شمرده  
 و بخاک آن در مجزیه چهارم بشکافت شدن ماه راجع شمرده و نه امتحان احتمال خود بدان بلفظ عندنا فرموده اگر امتحان  
 احتمال خود فرمودی لفظ عندی فرموده نه لفظ عندنا که در آن غیر شکر کند و همین مراد صاحب تعینات

یعنی همین است مذسب محقق جمهور مفسرین و محکمین و عجیب بطور طعن میفرماید باز برین هم حکم سیر شده بالاستی شده  
و در حقیقت حق است که از علم که نوری است از انوار الهی کدام سیر میشود همیشه رب زونی دعاء علامی ماند و علماء <sup>محققین</sup>  
در هر مجزوه که متأخر از دعوی بوقوع آید در وجه دلالت اختلاف است و درین باب سه مذسب اند لیکن مذسب حق  
این است که بوجه اخبار عن الغیب مجزوه می باشد و ظاهر است که شق القوم از مجزوات متأخرات عن الدعوی است که بعد از  
دعوی نبوت و در که معظم قبل خجبال از هجرت واقع بمقام تحدی شده بود و معنی تحدی و دعوی نزد محققین یک اند  
چنانچه قسطلانی در مواهب الدینیة گفته الخدی طلب المعارفة والمقابلة وقال المحققون الخدی الدعوی للرسال <sup>النبوی</sup>  
پس هر سه مذسب درین نیز رجوع ساختند و تصریح کردن آن ضرور بود لهذا شاه صاحب شرح بذسب حق از <sup>بذسب</sup>  
ثلاثة تصریح فرمودند و لکنه صلی الله علیه وسلم اخبر عنه قبل وجوده فیکون مجزوه من هذا السبیل یعنی سبیل اخبار عن  
شق القوم مجزوه است و این است مذسب حق و باین سبب صاحب شرح مواقف مجزوه شق القوم بعد تحدی گفته بلفظ  
فابین طور و کان ذلك فی مقام التحدی فیکون مجزوه پس عبارت شاه صاحب بر عبارت  
شرح مواقف در اینجا بالاستد صاحب شرح مواقف لفظ مقام فرمودند و شاه صاحب لفظ اخبار فرمودند  
و علی هذا القیاس در شرح مواقف لفظ یکون است و صاحب لفظ کان بلفظ ماضی فرمودند و عجیب این لفظ  
علوم خیال فرموده میفرماید فانکر وقوع شق القوم این امر نیز سراسر غلط است شاه صاحب مطلق انکار شق قوم <sup>نشد</sup>  
و از عبارت او شان نه صراحت انکار شق القوم مذکور است و نه ضمناً بلکه شاه صاحب انکار بودن شق القوم را <sup>اذا</sup>  
که ایامت اولیا ساخته نه که قوع شق قوم انکار ساخته اند و بجان الله بمقام دلیل انکار شق قوم میفرماید بقره لکنه  
اخبر عنه قبل وجوده و حالانکه ازین قول انکار شق قوم لازم نمی آید بلکه اخبار عن الغیب وجه دلالت مجزوه <sup>حق</sup>  
الدعوی میشود و اخبار عن الغیب مع الخدی معنی دعوی می باشد چنانچه در علم کلام از مثل ظاهر است و نیز قوله  
لکنه اخبر عنه <sup>الذلیل</sup> دلیل دیگر است بر عظمت مجزوه شق قوم پس باین مجزوه که دلیل بر ای اثبات نبوت صلی الله علیه وسلم  
ثابت شدند یکی صحته بودن تحدی به مجزوه دوم اخبار باین امر که از دیگران نخواهد شد چنانچه در قرآن <sup>عشر</sup>  
این برود دلیل است چنانچه در تفسیر کشاف و تفسیر مدارک در معنی آیه کریمه فان لم تغفوا ولن تغفوا <sup>اسطور</sup>  
دفعیه دلیلان علی اثبات النبوة صحه کون المتحدثی به مجزوا و الاخبار بانهم لن یغفوا و هر غیب لا یعلمه الا الله <sup>انتها</sup>  
و هر گاه که ظاهر شد که دیگران مثل قرآن شریف نه آورند معلوم شد که اخبار عن الغیب بود چنانچه در تفسیر مدارک  
است و ما علم انه اخبار بالغیب علی ما هو به حتی صار مجزوه لانهم لو عارضوه بشی لاشتهرت فکیف و لظاحنون  
فیه اکثر عدل من الذلین عنه انتهى پس هم برین قیاس در مجزوه شق قوم رسول الله قبل از وقوع تنقیر قرآن  
فصلت و ممنون اخبار عن الغیب است و با وصف معارض بودن کافران از ایشان ظاهر نشدن <sup>جبا</sup>

ساختی و کرامات را جز بصدقان نتوان گفت گفتی دوم وجه آنکه مطلب شاه صاحب تفرقه است در میان کرامات  
 اولیا و معجزات انبیا و نیز تفرقه منظور است در میان الهام و وحی پس میفرمایند که کرامات اولیا و وقسم اند یکی  
 آنکه بصدق نقل باشند و دیگر آنکه غیر قصد و لی با پیش نیز قصد ولی کرامت صادر است و بدان کلام نیست و اما  
 آنکه با قصد ولی صادر است گاهی خطا میباید بخلاف معجزه که در آن مطلق خطای نمیشود و در آن کرامت که خطای  
 باشد و آن مثل تفرقات اشرف و تصرف همه بستند چرا که اولیا در حسینة فتنه میباشند و انبیا از آن معصوم  
 چنانچه و تعرف است ان اولیا قد یجتنبون علیهم الفتنه مع عدم العصمة و اما الانبیا و اما  
 یجتنبون علیهم الفتنه بما لا یتم معصومون سیرم وجه آنکه زود عرفا و محققین در امتیاز کرامت  
 و معجزات فرق آنست کرامت ولی نه از شبه معجزه پندیران باشد که دعوی کند و حجت قائم کند لکن کرامت  
 اولیا اجابت دعا باشد که اندر محقق باشد و دعا کند اجابت آید و بیمار شفا یابد یا مضطرب یا مظلومی را  
 دعا کند و فرج یابد یا مظلومی تنگی باشد و دعا کند و خدا تعالی باران بفرستد و نعمت بر بندگان خویش فرخ  
 گرداند و غیر آن و این قوسیت اندر سرر کاری که دیگران بغیر اسباب کردن آن نتوانند و آن ولی بغیر اسباب بیارند  
 چنانچه در عوارف است و در تعرف است قالوا و کرامتة الاولیا اجابة دعوة و تمام حال و قوه  
 علی فعل و کفایة امر یقوم لهما الحق بما و هی ما خرج من العادات انتحی و معجزه انبیا  
 بیرون آوردن چیزی باشد از عدم وجود و قلب کردن اعیان چون عصای موسی مار کردن باشد و آتش پوسیدن  
 کشتن و اخراج از عدم وجود از سنگ آب آوردن باشد و از میان دو انگشت آب آوردن باشد و از کوه نایز  
 آوردن و آنچه بدین مانند خاصه در انبیا در ابا باشد معجزات مرتبوت ایشان را و اولیا را این امر نباشد زیرا که ایشان  
 حجت بکار نیست و این خلاف عادت است و آنچه اولیا را یا و کردیم همه خلاف عادت است و لکن آن انبیا را باشد و اولیا  
 باشد و اولیا را وقت با وقت نباشد و انبیا را بر دوام باشد و اندر حال اولیا تصور روا باشد و اندر حال  
 انبیا تصور روا نباشد پس این فرق است در میان معجزات و کرامات چنانچه در عوارف است و در تعرف است  
 و معجزات که انبیا اخراج الشی من العدم الی الوجود و تقلیب الاعیان انتحی پس شاه  
 صاحب تفرقه فرمودند در میان معجزه و کرامت بچند امور اول آنکه در کرامت تقلیب اعیان یعنی با چنانچه در معجزات  
 جزئیة کالی عاء للمرضی و غیر آن گفت و در معجزه تقلیب اعیان شد چنانچه در شق فکر که تقلیب عین شد  
 و آن شق است و کرامت اولیا را معجزه جزئیة گفت چرا که تسبیح شریطه بنحیة نیست یعنی آنکه بر دست ولی صادر  
 شده است و از جمله شریطه بنحیة شرط این نیست که مقدم بر دعوی رساند چنانچه در علم کلام مسطور است دوم تفرقه آنکه قوت  
 اشیا کرامت در اولیا عدم نمی باشد گاهی باشد که بران اطلاق کذب فرمودند و گاهی شد که آن اطلاق صدق فرمودند

بجز نمبره انبیا که بجز صدق همه حال دیگر توان گفت چهارم توجیه ظاهر آنکه معنی قد یک زبان و قد یصدقان این استند  
 که اشرف همه اگر بر دست کاذبین ظاهر شوند تکذیب کرده شوند و اگر بر دست صادقین جاری شوند که آن اولیا  
 هستند تصدیق کرده شوند چنانچه در تعرف است و جوین بعض المتکلمین و قوم من الصوفیه  
 اظهار ما علی الکاذبان من حیث یعلمون وقت ما یدعون بما فیما لا یوجب شبهه  
 و در شرح آن گفته رواد هستند گروهی از متکلمان و گروهی صوفیان پدید آمدن چیزی که مانند معجزات پیغمبران باشد  
 و کرامات اولیا بر دوع زمان که پیغمبر باشند و ندولی باشند از آن روی که جمعی دانند کذب خویش اندر  
 وقتیکه خویشین را دعوی کنند چیزی که شبیهت یغند معنی این سخن آنست و الله اعلم که اگر کذابی مروءتین را  
 چیزی دعوی کند تا خلق را بدان کذب خویش دعوت کند اگر چنان باشد که از کذب وی خلق را شبیهت  
 خواهد افتاد و روا نباشد که بر دست وی چیزی رود مانند معجزه پیغمبران یا کرامت اولیا چنانکه کسی  
 پیغمبری کند و پیغمبر نباشد مراد معجزات و کرامات روا نباشد از بهر آنکه مرئی را شبیهت افتد پیغمبر از ما پیغمبر  
 نتوانند کردن و حق از باطل پدید نیاید و دین بر خلق بقاء شود باز چون بروچی باشد که خلق را شبیهت  
 نافتد روا با چنانکه کسی دعوی خدا بی کند روا باشد که مراد را چیزی ناپدید آید مانند معجزات و کرامات از بهر آنکه  
 اندرین خلق را شبیهت یغند زیرا که نسبت وی و صورت وی لحوم است و ذودم است و اجزای او اجزای است  
 و ذوات و ذوجوارح و ذوحواس است این دلیل تام است بر کذابی وی همچنین خفتن می مخواستن می فروود  
 و کاستن می و اکل و شرب بول کردن و غایب کردن و اختلاف احوال وی دلیل است بر آنکه وی کذاب  
 دروغ زن است زیرا که خداستحالی ازین صفات منزّه است و اگر یک چیز خلاف از خلاف عادات که بروی  
 پدید آید کسی را شبیهت خواهد افکندن هزار چیز ظاهر که بروی پدید است و دلیل است بر کذابی وی مران شبیهت  
 دفع کند و آنچه عجیب گوید و کاذب اشرف همه نیست بلکه خلل و باع است عین خطاست و خصوصاً جزئی  
 درین باب از فصوص تعرف بالا نوشته شده علاوه ازین آنکه از ذکر لکن ساقد یکدن بان و یصدقان  
 مراد عظمت معجزه شق القمر است که آنرا کذابی نیست علی المعتمد نعم المرء یقین علی نفسه است که محیب نفس  
 خود را قیاس بر اولیا و عظام میسازد و کار پاکان را قیاس از خود بگیرد اگر چه مانند در نوشتن سیر و سیر  
 و از زبان درازی باز نمی آید و لغو ذبا الله تعریفین بمصنف کرده میگوید و باز بمقتضای یوم نقول  
 لجهنم هل متلات و نقول هل من مزید این همه سیر نبوده مجرود ذکر چیزی از این معجزات در  
 قرآن مجید نموده و این هم افتراء یا زدیم مثل افتراء دیگر فرموده است و بغیر فهم کلام میفرماید حال آنکه در  
 قرآن شریف است و لا تحف مالیس لك به علم و در حقیقت حضرت مصنف رحمه الله علیه مجرود

ذکر معجزات جزئیه فرموده اند نه مجرد ذکر معجزات خاصه نبی و شفیعنا صلی الله علیه و سلم و موجب لفظ الف و لام  
 شاید که بیکار میداند یا که از قواعد اصول معتقد نسبت خداوند که چه معامله است بنده را چیرت عظیم که شاه  
 صاحب برای چند وجه اولاً بلحاظ تفرقه مجزه جزئیه و مجزه کبری شق القمر عبارت و لم یکن کر الله سبحانه  
 و تعالی فرموده است و موجب برعکس میفهمیم آنکه بلحاظ افاده یعنی بلحاظ مفهوم که در مساوی لغوی خصوصاً جزئیه  
 هم معتبر است معنی این شد که خدا تعالی ذکر مجزه شق القمر در قرآن شریف کرده و اشاره بآن طرف شده است  
 که آن شق القمر است چرا که در صورت اخذ معنی مفهوم مخالف لفظ قط را بمعنی شق القمر خواهد شد چنانچه در قرآن  
 است که قط بمعنی قطع و آن بمعنی شق است پس کو یا شاه صاحب میفرماید که نزد محققین مفسرین که مجزه آن  
 امام را زیت حرف الشقاق مجزه است یعنی محتاج بسوی اخبار باغیب که مکتوب محققین شرط ساخته است نسبت  
 اگر چه آن هم یافته میشود و این از برای وضع سوال گفته میشود که بصورت مجزه بودن شق القمر از وجه اخبار لایم  
 می آید پس ذکر مجزه بودن آن از قرآن شریف ثابت نشد بلکه از وجه اخبار باغیب شد چنانچه در قرآن  
 شریف هم ثابت میشود که الشقاق قمر بعینها مجزه است و آن قط است یعنی شق القمر است پس مثل شق القمر  
 کرامت از اولیا ممکن نیست پس فرق در میان کرامات اولیا و مجزه حضرتنا و نبیا بجوابی واضح شد علاوه بر این  
 آنکه نزد علماء محققین معنی مجزه که خارج از عدم بصیغه تقلب یعنی است در مجزه شق القمر متحقق است و در معجزات  
 جزئیه تقلب عیان نمی شود پس مرتبه ولی بر مرتبه نبوت نه در فیض و نه در تجلی و نه در خوارق عادات مشابه  
 و باین سبب بعضی گفته اند که کرامات از جنس معجزات نمی باشد چنانچه شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ در باب کرامات  
 الاولیا نوشته اند الغرض انبیاء را فضیلتی است که کسی را از نبوت نیست پس خوارق عادات ایشان را هم مرتبه از  
 پرسم اعلی خواهد شد در تعرف است و اجموعاً ان الانبیاء افضل البشر و لیس من البشر من یوازی الانبیاء  
 فی الفضل الا صدیق و لا ولی و لا غیرهم من البشر و ان جل قدره و عظم قدره و  
 عظم خطره انتهى قال النبی صلی الله علیه و سلم لعلی رض مذان سید اهل الهم  
 الجنة من الاولین و الاخرین الا النبیین والمرسلین یعنی ابابکر و عمر رض فاخبر النبی انهما  
 خیر الناس بعد النبیین و قال بو یزید بسطامی رح اخرهما یدیه الصدیق اولی حواله  
 الانبیاء و لیس لهما یدیه الا انبیاء فایتید رک انتهى و اما که درجه ولایت را از نبوت افضل گفته اند  
 کافر اند چنانچه در تمهید ابوشکور سالمی است و قالت المنعشة من الکرامیه انه یجوز ان یکون  
 الولی افضل من النبی و هذا کفر لان الانبیاء علیهم السلام خلقوا معصومین



ما مودين عن خوف الخاتمة انتهى بقدر الحاجة كرا على الله كما فرستند جركه ايشان معنى ولايت موديت  
 وريك نوم او سيدار نذ جاي شيج شيج في الدين عربي ورفصوص ومولا ناجامى وشرح ان گفته فاذا سمعت  
 احدا من اهل الله بخلاف ما سمع من الكرامية القبايل بتفضيل المولى على النبي ومن  
 ملاحدة للنصو قتا وينقل اليك عنانه قال لولايترا على من النبوة فليس يريد ذلك القابل  
 من اهل الله الا ما ذكرناه من تفضيل ولايت النبي على نبوته الشريعة ورسالته وافتل  
 اليك بعبارة توهم للمغايرة بين صاحبها بان يقول ان المولى فوق النبي والرسول فانه يعنى  
 بذلك في شخص واحد فان لفظه علم خص عنه صورة المغايرة وهو اى معينه ان  
 الرسول الجامع بين النبوة والرسالة والولاية من حيث هو ولى اتم فيه من حيث هو نبي  
 ورسول فان يجوز بفضل الشئ على نفسه اذا تقاربت فيه الجهتا كما يقال الانسان من حيث  
 ناطقته افضل منه من حيث حيوانية فانه بالناطقية يشارك الملائكة وبالحيوانية  
 الدواب وذلك لان ولايته باقية غير موقفة على مور غير باقية وهي الاعمال الظاهرة  
 في الولاية والاشتهاء لان المولى التابع له في الاعمال الظاهرة التي بما يفارق ولايت الاستدراك  
 لو اعطى خوارق العادة بدو نفا على منه اى من النبي ولو من حيث النبوة فان التابع  
 لا يدرك للمتبوع فيما هو تابع له فيه وهو في ولايته تابع لنبوة النبي لما ذكرنا فلا يكون ولايته  
 افضل من نبوة نبي اذ لو ادرك لم يكن تابعا لهما ان شاؤا فلا يستل حدهما بالتبعية اولى  
 من الاخر وان كان التابع زايلا فهو بالمسبوعية اولى من التابعة فافهم ولايتهم ان المولى تابع  
 في الاعمال الظاهرة دون الاحوال والمقامات التي هي ثمرات ذلك فان لم يكن ثمرات بل  
 وهبته فلا بد من توقعها على تلك الاعمال غير العن الاستدراج واذا كانت النبوة  
 التشريعية والرسالة المنقطعتين فرجع الرسول والنبي المشرع بعد انقطاع الرسالة والنبوة  
 والتشريعة وقيد النبي بالمشرع احترازا عن صاحب النبوة العامة وهم الاولياء وان لم  
 يطلق عليهم اسم النبي الى الولاية المتخصصة وهي اكمل من ولايتهم التي كانت لهم مع النبوة  
 كما رقع الحجب عنهم بالكلية علو الناطقية التي للانسان عند الحوقة بالملائكة من  
 ناطقية التي كانت لهم مع الحيوانية محجب مفهيد كما مراد في سحرات انبيا ان ذكرنا ذكر شان شاه  
 محمود فرموده ان ذلك محمود وقع بسبب شاه صاحب فهميده ميگويد واين نرغ نضرايان است که مسلمانان  
 اردان بمجوه شق القمر نوده اند فسيان من طمس على القلوب طمس حرم اصطلاح صوفيه ذهاب رسوم وعاوا

با کلمه در صفات حق تعالی و این آیه‌های مرتبه است چنانچه در غیث اللغات نقل از اطالیف و کشف و تنجیح مذکور است و در  
 این مرتبه شاه ولی الله صاحب خدا تعالی عنایت فرموده بود که بی ساخته و بی قصد از قلم مجیب سر زده شده بقال  
 نظر نظر چنانچه مولانا فخر الدین در شان شان بین مقامات جلید صراحت از رساله خود سجا فخر الحسن فرموده اند و اگر کسی  
 از طمس حج گرفته است پس تعدی آن به علی غیر اولی است و اگر از اطلس گرفته است تا صلبه علی اولی است لکن در وقت  
 به معنی بیسک خواهد شد چنانچه در قاموس است اطلس علی اموالهم بلکه تصدیق و تکذیب بیانش بر ناظرین اهل انصاف  
 که آیا محو علوم ظاهریه و باطنیه از مصنف کمال شهن است یا از مجیب اول تفصیل این اجمال آنکه مصنف رح صراف  
 معجزات را معروف با لغت و لام فرموده و مجیب الف و لام را نمی بیند و خیال بر آن نمی نماید و نه خیال بر لفظ فکان که  
 به معنی فرغ است نمی دارد و نه خیال بر لفظ لیس می نماید که برای نفی مضمون جمله بزانه ماضی بر وقت قرینه می آید و  
 قراین گرفتن یعنی آن بر ماضی بسیار در عبارت موجود اند و لفظ شوق القوم را موضوع کرده است که در ان اشفاق  
 ملحوظ است دوم آنکه در آیه کریمه انشق بعضی ماضی است سیوم آنکه کان فعل ماضی است چهارم حرف فای نیم لفظ محو  
 و مجیب این قراین را جعل نمی نماید پس طمس بر قلب مصنف است یا بر قلب مجیب اول دیگر آنکه بحث در بی مقام است  
 ولایت است نه بر بینه مصنف صاف نوشته است بل علیک بالتبلی و کفنه است بل علیک بالنبوه و مجیب بر خلاف  
 آن معنی نبوه گرفته معجزات انبیا میگرد پس طمس بر قلب مصنف است یا بر قلب مجیب اول سیوم آنکه مصنف صاف  
 نوشته است من تجلیه الاشرافات یعنی از بعضی تجلی اشراق تولی الاشرافات هستند و مجیب تجلی تحت اشرف و  
 معجزات جزئیة راجعی انکار و در نمیداند که معجزات جزئیة و اشرفات را بخت مطلق چه تعلق اگر است بخت معنی  
 که آن عین تولی است پس محو علوم بر قلب مصنف است یا بر قلب مجیب اول چهارم آنکه بر لفظ تجلی لفظ من که  
 به معنی بعضیة دلالت میکند صریح ظهور است بر اینکه از بعضی تجلیات ولایت اشرفات و معجزات جزئیة هستند  
 یعنی که تجلی بالکل بر تجلی مستحق نشده است که ظهور آن اشرفات و معجزات جزئیة هستند چرا که حال تمام تجلی و تحقق  
 آن در عبارت دیگر که فاذا تحقق التجلی من الخ ذکر میفرمایند و مجیب چه خوش کوفت سعدی در زلیخا  
 الا یا ایها الساقی اور کاسا و نا و لها میفرمایند پس محو علوم از دل مصنف است یا از دل مجیب اول پنجم آنکه  
 مصنف رح کو یا معنی عبارت حضرت مرشدنا سهل بن عبدالله و امیفرمایند چنانچه در عرف است قال سهل بن  
 عبدالله انته هم العارفين الى العجب فوقت مطرفه فاذن لها فسلت فخلع عليها  
 خلع التائيد و کتب لها براه من الزیج و هم الانبیاء حالت حول العرش فکسبت الالوان  
 و برقع منها الالوان و اقبلت بالخيار فافتق حطوظها و اسقط حراجه و جعلها مضره  
 و معنی کتب له براه من الزیج را به عبارت اسن الرجل من الرجل من التیاس تغییر فرمایند که حال جمیع قراین

و عبارت شان یک است و محیب راه و اگر اختیار کرده میرود سه رسم زسی بکله ای عربی با کاین راه که تو میروی بکرتان  
 است و این محیب اصلا بقواعد همه که بجهت آن قاعده ارجاع ضایر و تعریف و تنکیر و فاعله قیود و لحاظ مقام است  
 مطلق خیال نمیکند و بیجا با علی رؤس الامم و چون مردمان بازاری در شام و بی میا زو پس مجموع علم از قلب  
 مطهر مصنف است یا از قلب عجیب انصاف آن برابر باب خبرت و بصیرت و بر حکم وقت واجب است که تا با  
 شخصی نبی علم زبان درازی بلا اجازت سرکار عالی نکند و از اکابرین خلفا بقتضای راجح ناشایسته نکند و اگر  
 مصنف از عدم ذکر فی الکتاب عدم وقوع معجزات انبیا در ذهن مصنف است این هم غلط است چرا که در سطر  
 که او هم از تصنیفات مصنف است بجا و در حجه را شمار فرموده است چنانچه بینه عبارتش این است و از جمله معجزات  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرآن است و از بزرگترین معجزه است هیچ بشری مثل یک سوره از ان نتواند آورد و خبر داد  
 از اخبار گذشته و آینده مطابق واقع و از آنجمله شش صد است که در زمان خرد سالی ملائکه سینه آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 شکار کنند و بایان و علم ریاضتند و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خرد اند قوم را از قصه سر آمدن  
 بیت المقدس پس کفار تکذیب کردند بعضی علامات بیت المقدس که آنحضرت آنها را نامل فرمودند پس میدند  
 پس خدا تعالی بیت المقدس را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم منکشف ساخت تا هر چه آن قوم میپرسند آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بواقعی بیان میفرمودند و از آنجمله شکار شده شدن ماه است و از آنجمله آنست که قریش با یکدیگر عهد بستند که آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم را بکشند چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آمدند این جماعه نظریه بین ناکندند و از قان ایشان بر  
 سینهای ایشان افتاد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش آمدند بر سر ایشان استادند و گشت خاک گرفتند  
 و فرمودند که شایسته الوجوه و در روی ایشان انداختند پس رسید چیزی از ان سنگریز یا یکس از ایشان بگر  
 گشته باشد روز بد روز از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز چنین انداختند گشت خاک در روی دشمنان پس  
 خدا تعالی آن جماعه را نهر حیت داد و از آنجمله آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غار پنهان شدند و شکست  
 بر در غار تنید تا قوم گمان کند که در غار کسی نیست و از آنجمله آنست که چون سر اقر بن مالک نقاب آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم کرد وقت هجرت غرق شدند قوا تم اسپ او روز من سخت و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم دست خود را ساندند بر پشت پزغاله که هنوز زبوی زسیده بود پس شیر داد آن بزغاله و چنین بزام  
 سعید شیر داد حال آنکه شیرده نبود و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کرد ند برای عمر رضی الله عنه  
 که خدا تعالی بسبب ایشان اسلام را عزت دهد پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که دعا کرد ند برای علی کرم الله  
 که خدا تعالی دور کند از ایشان تاثیر گرمی و سردی و آب بن خود در چشم ایشان ناکندند حال آنکه ایشان در  
 چشم داشتند پس همان ساعت شفا حاصل شد و هیچگاه بعد از ان در چشم ایشان را عارض نگشت و از آنجمله

نسخه  
 کتب  
 خطی  
 کتب  
 خطی  
 کتب  
 خطی

نسخه  
 کتب  
 خطی  
 کتب  
 خطی  
 کتب  
 خطی



و بعد از آن با نسیه پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را خلاص ساختند و او بشهادتین تعلق کرد و از آنجمله آنست که خبر کردند روزی در  
 فلان کافری بگذاشته خواهد شد و فلان آنچنان استجا و زکوة میگیرد ایشان از آن محل که آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای او تعیین  
 فرموده بودند و از آنجمله آنست که خبر دادند بان که حاجت از امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دریای خرابند که در اوام  
 حرام از ایشان است پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که خبر دادند که عثمان رضی الله عنه بمای شد بدین  
 پس این صورت واقع شد و در همان بلا مقبول شدند و از آنجمله آنست که انصار را فرمودند که شمار ایشان آید بعد  
 من آنکه دیگر از ایشان ترحیم خواهد داد پس این صورت در زمان معاویه رضی الله عنه واقع شد و از آنجمله آنست که در حق  
 حسن رضی الله عنه فرمودند این فرزندان سید است و نزدیک است که خداستغالی صلح کند بسبب بی در میان و گوید  
 بزرگ از مسلمانان پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند نقل السود عنی کذبی  
 که گفته شد و بانگ کشنده او گیت دوی در صفا بود که شهرت بی بین و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 فرمودند ثابت بن قیس را بچشم حسینک و بقتل شهیدگان زندگانی کند در حالیکه ستوده باشد و گفته شود  
 در حالیکه شهید یا پس شهید شد روزی نامه و از آنجمله آنست که مرشد موی و پیوست بمشکان پس خبر رسید  
 صلی الله علیه و سلم که او بمرد فرمودند که زمین او را قبول نخواهد کرد پس هر بار که دفن میکردند زمین او را بیرون می  
 و از آنجمله آنست که شخصی بدست چپ طعام میخورد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند بدست راست بخور او بی  
 کرد که نمیتوانم که بدست راست خورم فرمودند توانائی مباد و ترا پس بعد از آن نتوانست دست راست بردارد و بی  
 و بان خود و از آنجمله آنست که داخل شدند روز فسخ کرد و جراح و بان حوالی کعبه معلق بودند بدست آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم چو یکی بود پس اشارت میکردند بان چو یک میفرمودند جاء الحق و ساقط الباطل و ان بان می افتاد  
 و از آنجمله آنست قصه بازن بن عصبه و حاصل قصه آنست که وی از جوف صغری این کلمات ایشان را مازن اسمع  
 فله خیر و لیکن شر یثیبی من مضر بدین الله لا کبر فذخ تخان من حج تسلم  
 من حج تسلم و بار دیگر این کلمات شنیدم اقبل الی و اقبل تسلم ما لا یجمل هدائی من سئل  
 یوحی منزل فامین به کن تعدل من حشر نام تسعل و غودها بالجدل و این معنی او را  
 آورد و از آنجمله آنست قصه سواد بن قارب حاصل اینقصه آنست که وی در جاهلیت کاهن بود که جن و پرا از حوادث مستقبه  
 خبر میداد و بدین معنی وی سه شب ریاضت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و او کاتب دین آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 البته میباید که خبر داد و بموجب این خبر داده مسلمان شد و از آنجمله آنست که گواهی داد و سوگند به نبوت آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم و آنکه و سلم و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خورا نیندند هر کس را از یک صاع جو در غزوه خندق  
 پس بر سرش و طعام زیاد بود از حال اجل و از آنجمله آنست که توشه لشکر با خور رسید پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم

جمع فرمودند بقایای تو شده و دعاهای برکت کردند بعد از آن قسمت کردند از در میان همه لشکری کفایت کرد همه را در آنجا  
انست که آورد ابوهریره رضی الله عنه حضرت صلی الله علیه وسلم کثرت خردا و گفت یا رسول الله دعا کن برای  
من درین خرابی برکت پس دعا کرد و بنا بر بیه کثرت از اعدایان کردم و هر چند بری آوردم تمام نمی شد چندین وقت در  
راه خدا صرف کردم و همیشه از آن میخوردم و میخوردانیدم تا آنکه عثمان رضی الله عنه گفته شد نگاه برکت منفقود  
و از آنجا انست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعوت کردند از اهل صفرا برای یک پیاله از شیرید ابوهریره صفا گفت  
که پیش منی آدم و متعرض میشدم تا مرا نیز خواستند تا آنکه بر جاستند قوم و بنود و پیاله مگر آنکی در کنار مای وی پس  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جمع کردند یک لقمه شد از آنرا انگشتان خود بیندازند و فرمودند بخور برکت نام  
خدا گفت ابوهریره قسم بخدا که میخورم از آن تا آنکه شایدم و از آنجا انست که جاری شد آب از میان انگشتان  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه قوم آنها میدند و وضو کردند و ایشان هزار و چارصد کس بودند و از آنجا  
انست که آوردند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در وی فی الجواب بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
خواستند که انگشتان خود را در آن پیاله بپندوی کفایتش نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار انگشت در آن  
پنهند و فرمودند یا ران بیایید پس همه وضو کردند و ایشان میان هفتاد و هشتاد بودند و از آنجا انست که در  
غزوه تبوک وارد شدند بآبی ماند که یک کس سیرب کند و لشکر شدند بود پس شکایت کردند بخدمت آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم که قذیری از ترکش خود و فرمودند این تیر را در آن آب بجلا بند پس حش زود آب سیرب شدند  
اهل لشکر و ایشان تیری از کس بودند و از آنجا انست که شکایت کردند قومی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آب چاه  
ایشان شور است پس رفتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم با جماعه از اصحاب تا آنکه ایستاده بر چاه ایشان آب بن  
خوردند و آنحضرت در آن چاه پس جاری شد آب شیرین هر چند آب میکشدند منقطع نمیشد و از آنجا انست که آوردنی  
بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که دوک خود را که کل شده بود پس دست رسانیدند بر سر وی پس هموار گشت  
سوی سر او و در شد بیماری او و اهل مامه از ایشانند پس آوردنی از اهل آنجا که دوک خود را نزد یک سید که کتاب او  
دست رسانیدند پس آن دوک گل شد و آن علت در نسل می باقی ماند و از آنجا انست که انگشت روز بدر شیرین گشت  
پس عطا کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیست و یک انگشت آن بیست و یک ماند نزدیک او و از آنجا انست که در خندق  
بشد پیش آن عکله هر چند کهنه میزدند در وی اثر نمیکرد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست خودش زدند گشت قتل از هم پاشید  
و از آنجا انست که دست رسانیدند بپای نبی افغ که شکسته بود پس دست شد که با هیچ گاه بیماری نداشت و عمر آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم از آن زیاد تر ماند که کتابی احاطه آن کند یا در قری جمع نماید انتهی پس در زمین خود عدم و در گشت  
بصنی عدم وقوع عجزات گرفتن فرمودند نصریان این عقد گرفتن و باز گفتن که جواب این مسلمانان داده اند هیچ امر را

ظاہر است کہ ثبوت ہجرات محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از آیات قرآنی مثل قوله تعالیٰ کیف یحدی اللہ قوما کفرہا  
بعدایانم و شہدوان الرسول حق و جلاء ہم البذیات و قوله تعالیٰ وان یوما کل ایتہ لایومنون اجملا  
کافی و وافق اندیشین وقوع شق القمر کہ این ہم ہجرات است بیچ اعتراضی واقع نمیشود و آن امر دیگر است کہ از جمیع ہجرات محدودہ  
مثل شق صدر و مثل سلام حجر و مدکہ پیشتر از بعثت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ظاہر شدہ بودند اما صحت ہستند و کرامات ہستند  
معجزہ اصطلاحی عند المتکلمین ہستند کہ معجزہ اصطلاحی ظہور آن خرق عادت را میگویند کہ مقرون تجدی و سلام عن المعارضہ  
چنانچہ در اتقان است المعجزۃ امر خارق للعادة مقرون بالتجدی و سلام عن المعارضۃ و درین ہفت  
شہر ابط اندیشی آنکہ فعل خدای تعالیٰ باشد و دم آنکہ خارق عادت باشد و سوم آنکہ معارضہ متعذر باشد باو چہ ارم آنکہ بر دست  
نبوت ظاہر شود و پنجم آنکہ موافق برای دعوی باشد ششم آنکہ آن خرق عادت کہ موافق دعوی ظاہر شود و کذب بنی بنا شد  
ہفتم آنکہ ظہر علق مقدم بر دعوی بنا شد بلکہ معارض بنا شد یا تاخر باشد بدین تفصیل کہ تاخر زمانہ اندک باشد یا تا  
روز از باشد مانند آنکہ بنی بغزاید کہ معجزہ من فلان بودیک ماہ حاصل نمایند پس ہر گاہ کہ حاصل شد بلا اتفاق معجزہ است  
و اگر مقدم بر دعوی نبوت باشد مثل شق صدر و مثل قلب سایہ کرن ابر و سلام بجا آوردن حجر و مدکہ این جمیع خوارق  
مقدم بر دعوی نبوت بودند معجزہ اصطلاحی نخواہد شد و این آثار را صحت می نامند کہ کرامات ہستند و ظہور آن  
بر دست اولیاء کرام جائز است و این آثار معجزہ مجازا اصطلاحا لجزء علی کل میگویند پس این ہجرات جزئیہ شدند بخلاف  
معجزہ شق قمر کہ آن معجزہ عظمی است کہ بعد اخبار واقع شدہ است یعنی بعد دعوی واقع شدہ است و آنچہ گفته اند کہ اگر وقوع  
شق القمر راست بودی تمام عالم را معاینہ شدی و این خبر بدقت فرمود و فرج و روم و روس و ریح بود و بعضی مفسرین  
معنی آید کہ یہ انشق القمر سیحشوق یوم القیمہ چنانچہ در تفسیر بیضاوی است نہ ساختدی بی پنج وجہ قابل التفات  
نیست اول آنکہ مجتہدین خبر تمام عالم را معاینہ شدن ضرور نیست چرا کہ تمام عالم ہمیشہ نظر رہاہ فقط نمینماید کسی خسید  
کسی بکار خود مشغول میباند و بعضی جا ابر میباند و بعضی جاشب و بعضی جار آن وقت روز میشود ہزار مایوانع عالم  
پیش می آیند پس تمام عالم را معاینہ شدن ضرور نیست اہل مکہ و بغدایہ اہل عرب و ہند جا نیک امری مانع نشد معائنہ  
دوم وجہ اینکہ ہر خبر عظیمیہ یا بدعات جملہ اقوام مندرج بودن بحسب عادات انہم ضرور نیست چنانچہ خبر طوفانیکہ بعد حضرت  
نوح علیہ السلام آمدہ بود و چہ زور و شور او بود کہ تا چہل روز بماند و خبر این بدعات اہل ہنود مندرج نیست و  
ہچمان خبر پیش مس کہ تمام روز از زبان حضرت یوش بن نون علیہ السلام شدہ بود کہ در فصل سبت و دوم کتاب  
اشیاء و غیرہ منیاض مرقوم است و در وفات بابل و فارس و یونان مندرج نیست سیم آنکہ خبر شق القمر در وفات پیغمبر  
مرقوم است چنانچہ در تاریخ جوہر صادق و در تاریخ فرشتہ نقلت عن تحفۃ المجاہدین در ترجمہ مملکہ طیبیہ کہ در سبت  
دہ درجاست از خط استواء واقع است باینطور آورده خلاصہ اش اینست کہ بعد انقضای سنہ دو صد ہجری چند سال

عرب بلیاس فقره بقصد زیارت اثر قدم حضرت آدم علیه السلام بر کشتی سوار شده بسوی سرانندیب میرفتند که اتفاقاً  
کشتی ایشان در بیابان ریا و بیابان شاه آنجا که طغی به سامری بود رسید خوش خلقی جمعی که با فقر او عرب بکلام  
شده از هر باب سخن گفتن آنرا ساز داشت که فریبت بجزایت نینا صلی الله علیه وسلم آمده و که مجزوه التفتاحی قمری را  
پادشاه گفت که در حقیقت این حجره کلاوی است و قاعده اهل دفتر تا این است که واقعه سالوی و ارضی بحجرتی  
پس ای دریافت و یونان خود را منته و فقر طلب داشت و دفتر کشاده شد نوشته یافت که ابقلان شب ماه شکار  
شده بود و باز انقیام یافته بود فقط پس معلوم شد که بدفتر اهل بنود موجود است در دایره صحیحانیت و قیاسه شوق  
حاکم طیار چشم خود در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم دید قاصد از برای دریافت حال فرستاد معلوم شد که  
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوی نبوت فرموده اند و آنحضرت شن قمر فرموده اند که خود یکی در آمد و ایام  
آورد و شرف محبت حاصل ساخته باز مراد حضرت سارگ در شاهر راه بسبب مرض جهلک طهار و فوات یافت که قریش در آنجا  
چهارم آنکه ظاهر است نه مندرج بودن واقعه شوق قمر بدخان فریج و روم دروس بحساب زیج چنان نیز معلوم میشود  
که از خط استواء که مظهر عرض است و یک درجه چهار دقیقه واقع است با طول ایام و اب نیز در ساعت و پانزده دقیقه  
میشود و بلا دروم و در منته و اندلس از خط استواء عرض لطینی سی و نه درجه واقع اند که ا طول ایام در آن بلاد  
پانزده ساعت و پانزده دقیقه و فضل ایام که مظهر و بلاد مذکوره در ساعت بخوبی شد که تقریباً پنجگهتری اینجا میشود پس ظاهر  
شد و قیاسه عرب آفتاب در مکه مظهر میشود در بلاد مذکور پنجگهتری روز باقی می ماند و نیز ثابت است که در مکه مظهر  
ایمان پنجگه است بعد از نماز مغرب شوق قمر شده بود و از رعایت سن ایابی داود معلوم میشود که بمقدار مابین عصر  
مغرب شوق قمر مانده بود و پنج آنکه آنچه که در تفسیر میضای وی بلفظ قیل سیس شوق یوم القیامه آمده است مراد از آن مغرب  
نیستند بلکه فلسفی هستند و بیان سبب تفسیر کشف بلفظ بعضی الناس تعبیر است و در تفسیر کبریا صاف نوشته است و قال  
بعض المفسرین المراد سیس شوق وهو یعبید ولا معنی لکن من منع ذلك وهو الفلسی خذ الله فی  
فی الماضی المستقبل ومن یجوز ولا حاجة الی التاویل و انما ذهب الیه ذلك الذاهب کما  
الاشفاق امر جائل فلو وقع مع وجع الارض فکان ینبغی ان یتبلغ حد التواتر بقول ما ناتی باضع  
ما یکون من الکلام و غیر واعنه فکان القران معجزه باقیة الی قیام القیامه لایفسک بمعجزه آخر  
فلم یتفاه العلماء بحیث یتبلغ حد التواتر و اما المور خون تر کوه لان التواتر یخ فی اکثر الامور  
یستعملها الخ وهو لا واقع الامر قالوا بانه مثل خسوف القمر و ظهوره ین فی الحق علی شکل نصف  
القمر فی مواضع اخر فقر کوا حکایتهم فی تاریخنا تم و القران ادیل دلیل و اقوی مثبت له و اما کانه  
لا یشک فیهِ و قد خبر عنه الصادق فیجب اعتقاد وقوعه و حدیث استماع الحرق و کلا



حدیث الیام وقد ثبت جواز الخرق والتخریب علی السموات ذکرناه مرارا فلا تقید و قوله تعالی  
وان یروا من غیر ضوا ویقولوا سحر مستقر فانهم راوا آیات ارضیه و آیات سماویة و لم یؤمنوا ولم یتروا  
عنادهم فان یروا ما یرون بعد هذا لا یؤمنون و فیه وجہ آخر و هو ان یقال للمعنی ان عاداتهم ان  
یروا الی غیر ضوا فلما راوا اشتقاق القمر عن ضوا التلک العادة انتحی و صرح معنی یشق ما در قول خود  
مردود ساخته است که بلفظ شق القمر از اول بحث ساخته است علاوه آنکه فغان معجزه گفته است و بصورت عدم وقوع معجزه  
نیاید سوال اگر عجیب بگوید که در حقیقت مصنف صحیح انکار وقوع شق قمر فرموده اند و از معجزه بودن ساخته  
لاکن شق قمر از علامات قیامت ساعته مصنف فرموده اند قبل خود انما هو من آیات القيمة کما قال الله  
اقربت الساعة و انشق القمر و این بابم رازی روح در تفسیر کبیر ضعیف گفته است و قال اکثر المفسرین ان معناه  
من ان من علامت القيمة الساعة انشقاق القمر عن القرب و هذا ضعیف جواب این سوال شد  
خواهم داد و آنگاه حقیقت نزد مصنف نیز این معنی ضعیف بودند لهذا برای ثبوت معجزه شق القمر عبارات کثیر  
صلی الله علیه و سلم خبر عنه قبل وجوده برای دفع سوال مذکور زیاده فرموده بلفظ ماضی تعبیر ساخته اند فکان  
معجزة من مذ السبیل ای من جهة الاجناس پس درین صورت یک جهت علامت قیامت دیکته  
معجزه است در بطاقت قرب الوقوع ضعیف شده است چنانچه لفظ قرب در تفسیر کبیر مندرج است و برای بودن شق القمر آیات  
قیامت با سواهی اوله مذکور بالار و است عبد الشمن سود در حج بخاری موجود است عن عبد الله بن مسعود  
انه کان یقول تحسن قد ضین الروم والزام والبطشة والدخان والقمر و زمایت الشقاق و از عبدالله  
بن مسعود روایت شهرت ثابت شده است و نیز ذکر شافعی است عن حذیفه انه خطب بللدا ین ثم قال لا  
ان الساعة قد اقربت وان القمر قد انشق علی بیتیکم و امام رازی صرف کرفتن یک جهت را ضعیف گفته است  
که در عبارت شان جهت معجزه در سوال مندرج نیست جواب دوم اینست که اگر ما این را از علامات قیامت خواهم  
گفت با آنکه زمین عالی بنیاد از خود خواهند فهمید که شاید شق القمر هم مثل دیگر علامات قیامت که خروج دایه الارض و طلوع  
شمس از مغرب است و از قبیل عجایب است ناز قبیل معجزه چنانچه امام رازی خود بعد قیل سابق گفته حکتم علیهم  
علی هذا القول ضعیفا لکان خفاء الامر علی الاذعان و بیان ضعفه هو ان الله تعالی و اخر فی  
کتاب ان القمر یشق و هو علامة قیام الساعة لکان ذلك امر الجدید و وقوعه مثل خروج دایه  
الارض و طلوع الشمس من المغرب فلا ینکون معجزة للنبی کما ان هذه الاشیاء عجایب ولیس  
معجزة للنبی انتحی و باین سبب مصنف روح صرف علامت قیامت فرمود بلکه معجزه بسبب بخاریم گفته سوال  
از عجیب بگوید اخبار شق القمر معجزه گفتن در تفسیر کبیر من ساخته است چنانچه گفته است لا یقال لاجناس عنهما

و وقوعها

وقوعها معجزة لا نقول فح يكون هذا من قبيل الاخبار عن الغيوب فلا يكون هو معجزة براسه  
 وذلك فاسد كاستحي جواب خواهم گفت كمن صرف اخبار راسخه ينكروهم وانرا معجزة براسه بنيدانم بلكه شق القوم  
 را معجزة ميگويم تاكن ثبوت ان محييت دلالت اخبار شيشه وقتها سوال اگر کسی گويد که عبارت شرح مؤلف در بيان  
 بودن اخبار عن الغيب وجه دلالت معجزة را در ان امر خاشق است که اخبار امر خارق از دعوى زمانه او را زبانه باشد که ايدل  
 عبارتته حيث قال فانما ان يكون آخره زمان متطاول مثل ان يقال معجزتي لان يحصل كذا بعد شمس فحصل القوم على ان معجز  
 وال على ثبوت النبوة ولكن اختلافه في وجه دلالة خبره من غيب فيكون المعجز على هذا القول مقارنا للدعوى لان  
 يخلف عنها علمنا بكونه معجزا وانما اتقى التكليف متابعتي اى لم يجب على الناس التصديق بنبوته وما يثبت في الزمان  
 الواقع بين الاخبار وحصول الموعود به لان شرط اى شرط التكليف بالتصديق والمتابعة العلم بكونه معجزا وذلك ان يحصل  
 بعد وجود ما وعده بالبحر جواب خواهم داد که صحیح چون وجه دلالت معجزة مر اخبار عن الغيب در امر خارق که از دعوى  
 بزمانه تجاوز باشد ثبت چنانچه در مثال مذوق که خبر زمانه در اخبار عن الغيب وجه دلالت شده است و همچنان در آیه  
 کریمه من تعلموا زمانه غیر نمیداشت چنانچه در کشف مدارک است صرف این قدر است که بصورت امتداد زمانه  
 اختلاف است و بصورت غیر امتداد زمانه اختلاف نیست بلکه بالاتفاق اخبار عن الغيب وجه دلالت معجزة است  
 چنانچه از اطلاقات امتد محین دریافت میشود سوال بصورت تسلیم جواب بالاشق القوم معجزة و علامات قیامت  
 هر دو شده و این را نیز امام رازی تسلیم نموده است چنانچه بعینه عبارتش اینست ولا يقال بان ذلك كان معجزة و علامت  
 فالخبر الله تعالى الصحف والكتب الباطن ان يكون معجزة للنبي و يكون الساعة قربة يبيته و ذلك لان بعتر  
 عامه كناية حيث قال صلى الله عليه وسلم بعثت انا والساعة كما تبين ولهذا يمكن ان سيطلع الله قال بالخبر  
 النبوي صلى الله عليه وسلم عن اموره تكون وكان وجوده دليل الامور وايضا القوم لا الشق كان اشفاقه عند  
 استدلال النبي على المشركين وهم كانوا غافلين عما واكتسبوا ما اصحا الكتب فهم لم يفقهوا الى بيان علامته  
 الساعة لانهم كانوا يقولون بما وبقربها في ذالقة التعلل جوار خرب السقوت وهو العدة الكبرى  
 لان السقوت اذا طويت وجوز ذلك فالمرض ومن عليها لا يستبعد فناء ما اتقى جواب نيت  
 که نیز امام رازی شق القوم از علامت قیامت و معجزة است چنانچه عبارت تفسیر کبیر متعاقب عبارت مندرج سوال  
 اذا ثبت هذا فقوله معنى اقتربت الساعة يحتمل ان يكون في القول والا ذهان مع سمع امر الا يقع  
 هذا بعيد مستبعد وهذا وجه حسن وان كان بعض ضعفاء الا ذهان ينكر ما اتقى و خلاصه نيت  
 که لفظ شق القوم قبل مهم اما شق القوم از دو احتمال دارد یکی آنکه مفرد باشد چون بعد الله که نام مرد خاص است و دوم آنکه مرکب باشد  
 که معنی مضاف مضاف الیه در ان ملحوظ باشد چون رای الحجارة ليس بقدر اول الف لام که بلفظ العجرات و اعترت

کتاب

برای عبادت خود باشد و مهودان مجزیه جزئی در تقدیر آنی الف لام برای حسن باشد چه که نفس شش قریب و دعوی مجزیه نیست بلکه از  
آیات قیامت است و بعد دعوی مجزیه است فقط چنانچه بی گوید که در صدوق فلان فلان اشیا از رون مار انبوتون اشیا  
در این استیعن بود پس چون کتبا و حیم نشانداده نبی را تمیز آن مجزیه است و اخبار عن الغیب بعد دلالت مجزیه است و آفرین  
اشیا به مجزیه نیست بلکه شوق حاد است بعد دعوی مجزیه است چنانچه در شرح موافق است قال قال فی اظها المجره  
هذا الصدوق فیہ کذا وکذا وقد علمنا خلوہ واستمر بیان ایدینا من غلقه الی غیر فان ظهر کما قاله  
کان معجزا وان جائز خلقه فیہ قبل التحدی ان المجر اجاره عن الغیب وهو واقع مع التحدی موافق  
لادعوی لخلق ذلك الاشياء والصدوق واما احتمال ان العلم بالغیب خلق فیہ قبل الصدوق فیکون  
متقدما علی الدعوی مع کونه معجزا فانه بناء انی منہی علی جواز اظها المجر علی بدل الکاذب وینسب  
انتحی وانچه عجیب در بطلان دوازدهم میفرماید و سر برین را که ذکر کرده بحقیقت شریح است که بطالان آن از غایت وضاحت  
غیر محتاج بیان است بالکل غلط است و عجیب کما سخن نامناسب گفته که سر برین را شریح گفته در قاموس قطع الامر اگر  
اشد است شاعت و جاد المقدر و الشرف فی غیر این میان هر شریح نیست بلکه سر برین درست و رازی است قدیم قال  
فی القاموس البدع بالکسر الاثر الذی یکون اوجه و تفصیل این اجمال نیست که اگر کسی گوید که خدا تعالی در بیان سر  
ذکر امانت اولیا و انبیاء سابقه علیهم السلام فرموده است کما یدل علیه قوله نعم انا انبیک بی قبل ان یرتد الیک  
طرفک و قوله نعم و ینبیک فرمود حضرت ذکریا علیه السلام مریم علیها السلام را انی لک هذا قالت هو من عند الله  
و خدا تعالی ذکر جزوات جزئی که بر دست اولیا و پیغمبر ظاهر میشوند تصحیح و تفسیر فرموده باوصفیکه از احم سابقه است  
افضل است و بنیام ایضا از انبیا و رسل سابقه افضل اند پس مصنف حج گوید در جواب و فرمودند که ذکر امانت اولیا معجز است  
صلی الله علیه وسلم در قرآن شریف تصریح کرده با اشاره باین سبب مذکور شد که او بعینه مجزیه رسول الله صلی الله علیه وسلم  
که بر دست اولی صادر شده است مجزیه ولی بلکه سبب صدور مجزیه بر دست ولی کرامت و خصوصیت او بر مخلوق شده است  
و در حقیقت جزو مجزیه رسول الله صلی الله علیه وسلم است و مثل این معجزات نبی الی یوم التمام و بر دست اولیا ظاهر شده باشند  
و این با بر دلالت بر صدق ختم نبوت خاتم النبیین میکنند و اگر ذکر امانت اولیا و امانت رسول الله صلی الله علیه وسلم در قرآن  
شدی تا طبری را جای مجادله فاسده شدی و میگفتی که اگر فلان ولی تابع رسول الله صلی الله علیه وسلم بود چرا ذکر امانت  
بالاستقلال ملاحظه در قرآن شریف شده و هر گاه که ذکرش بالاستقلال شد گوید که باین معنی است که این شخصیت ذکر است الذکر  
از عام نوعی که آن مشاعرا هم استقلال است یافته شد و گویا عام مخصوص بعضی صورت شریفی و پس شریف در شرح و احکام نبوی صلی  
الله علیه وسلم الی یوم التمام و خواهد بود پس جناب رسالت در بعضی صورت در جمله امورات ظاهری و باطنی نامرود قیامت  
النبیین شد بلکه وجود فلان ولی مثلا بود در نزد خداوند سبحان پس برای این سر برین مطلقا ذکر امانت اولیا و امانت محمد رسول الله

سؤال در جواب

صلی اللہ علیہ وسلم نشد تا معلوم شود که کسی بی برادری استقلال در کرامت و ندرت شرح احکام میرسد و دین محمد رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم الی یوم النسا و بالاستقلال جاری است آن خوارق عادات که بر دست ولی ظاهر شدند و جزو معجزه  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است و این ولی اندک نیست است یعنی چنانچه که از صاحب بخت و دنیا ظهور افواج و حکومت را  
و نسب و غیره امورات ظاهر میشود و در حقیقت و بندگان خداست و بخت گویند و واسطه شده است همچنان مرتبه اولی  
یعنی ولایت است که در حقیقت فیض الهی است و تقبل نور احدی است که توسط نور احدی صلی اللہ علیہ وسلم این ولی را رسید  
است و این فیض و این مقصود بالذات است نه مانند براه جهت ملاحظه آن است که تجلیس عین تجلی ذات است پس این  
ولی بی واسطه است و این است که در حقیقت این فیض محمدی است و مایان ولایت این ولی اندک نیست است و مایان  
نیز مصنف صحیح و در مدغمه فیه کما ثبت یعنی این ولایت بکلی بشرقی است که نفع عام از این مخلوقات را میرسد چنانچه در فتوحات  
مکیده و بیابان که در سفر و تکلیف اولی مانده از قطب رکبان است مذکور است ان اصحاب العرف هم الرکبان و  
بعد از ان صحیح فرموده فتم من مرکب بجنب الهم و منهم من یرکب بجنب الاعمال فلذلک جعلناهم طائفتین  
اولی و ثانیة و هو الاصحاب الکرکاب و هم الافراد فی هذه الطريقة فانهم رضی الله عنهم علی طبقات  
فتم الکرکاب و منهم الائمة و منهم الاوتاد و منهم الابدال انتعی بقدر الحاجة سوال اگر کسی بگوید  
در احادیث رسول اللہ مذکور که اولیا مثل حضرت امام مهدی علیه السلام و غیره آن بسیار قریب شده است چنانچه فرمود پس  
مذکور که مسطور شد محمد را در بیوت بر میزد جواب است که در قرآن شریف ذکر نیامد پس در ذکر قرآنی بالاستقلال ولی را  
ثابت که اولیا شد و غیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود پس ظاهر شد که تسبیح نامه میدارند که صرف بجز رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
و کثران شد و خدا تعالی مطلقا ذکر ساخت سوال در یافت غوامض علوم الهی اولیا، اللہ را نیز میشود چرا که از  
خصایص نبوت این نیست چنانچه در فتوحات مکیده و اب مرقوم بالاست و لیس الاطلاع علی غوامض العلوم الالهیه  
من خصایص نبوة الشریع بل من ساریة فی عباد الله من رسول و ولی تابع و متبوع پس استقلال  
ولی را در دریافت غوامض علوم شد جواب ابن امیر قایل اعجاز نیست چرا که اطلاع بر غوامض علوم الهی بیک بار  
بمر بار میشود بلکه فرعون و دجال را هم میشود چنانچه از فتوح معلوم میشود لکن عمل بر مشروعات تابع جز ولی را حاصل نمیشود و مایان  
اشرفیات و کشف و روانی در جواسط اولیا داخل شدند و علیهم که موافق تسبیح نبی باشد آن علم را خدا تعالی متولی تعلیم میسازد  
چنانچه در فتوحات مکیده مسطور است و الله یقول لمن عمل معاشع الله ان الله یعلم و یتولی تعلیم معلوم انتحما  
اعمال قال تعالی و اتقوا الله و یعلمکم الله و الله بکل شیء علیم و قال ان تقوا الله یجعل لکم فرقا نایب ان علم که کثر  
علم خیر بسیار و در حدیث بزرگ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حاصل نمیشود و این در علم تصوف طریق و در خاص مینامند و با سنج  
خاص اولیا را معلوم نمیشود چنانچه در فتوحات مذکور است سوال اگر کسی گوید که مصنف رحمة اللہ علیہ فرموده ذکر که اولیا

است رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در قرآن شریف نرفته است و نه اشارت بان نرفته است پس هر تخصیصی که در اشاره صحت و مطلق بودن آن  
تنبیه چنانست جواب مصنف رحمه الله علیه برای نکته عجیب لغوی که در بیانیم زیاد است و این نیست که تا معلوم شود که ذکر که اما اولیا  
است رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عبارت النفس و باشارت النفس که نیستند فقطه بلکه دلالت می کند که قاعده افاده قیود  
برین دلالت میدهد و در صورت آن دلالت النفس اینکه هرگاه که ذکر که اما اولیا، امتهاء سابقه در قرآن شریف و جو از آن ذکر است  
بخوبی ثابت شد و است مینا صلی الله علیه و آله وسلم افضل از ام سابقه است مینا صلی الله علیه و آله وسلم افضل از انبیاء سابقه پس این دلالت  
ثابت شد که وقوع که اما اولیا، است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بطریق اولی از اولیا، و انبیاء سابقه افضل قائم و عالی است که در  
بلکه ذکر که اما اولیا، انبیاء سابقه بطور مطلق و تمهید ثبوت که اما اولیا، است رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است و مقصود از این سخن اولیا،  
انبیاء است و کلام شاه معنی الله متعالی در مجرزه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در جو امیت کلمه است و اشهری صد افسوس که محبت قسند قدوسی  
بفهم عبارت شست نه چنان معروف و نه خیال نگردد و نه خیال حدیث و نه خیال قرآن شریف و نه خیال نخت ثقلی و نه لیاظم قائم  
و باطنیه ساخته میس و بلا سبب بعد فهمی خود بجواب گفته که این اقوال هر دو و مطرود و ناشی از عنایت اند و قابل آن متبع  
از اصحاب بخواهد باطله دار باشد و اما عاقله مصداق افضل الله علی علم و مستحق فضل آن بر جمالت و بر ضلالت و حال آنکه احوال مصنف  
مشون اندر در حقایق و معارف الهی اند و مذنب حق هر چه خیرین و متکلمین اختیار ساختند از خیر حاشا که از آن شبها باطله  
عراق مستقیم کرده جواب ارباب را با عاقله و لطف سخن میفرمایند که بل علم ظاهری و باطنی چشم ذهن هر سازد و جوف  
عبارت تفسیر کرده بحالت و در مجرزه اندر چه کمال پیش ما خاکستان شایسته و کجا رویم بجز ازین جناب کجا اشعار و  
ای مبارک بجز انان چمن با نسی و خدمت ما برسان هر و کل هر یک از او ترسیم انوم آنچه در کمال میخیزند و بر سر کار خدایا کنند ایمان  
یا مردان چنانش که در کشتی نوح و است حاکمی که برای بجز طوفان را نشوی واقف یک نکته زار سر وجود اگر تو گشته شوی دایره دور از  
هر کجا بگذری بر دوشی خاک است و گوچه خاک بر افلاک کشاید از او بعد تمام با دوازده اعراض مذکور بنده یک قوب نام ثواب محلی الدون  
باینصورت نوشت که در ریاضت حقایق عظمت مجرزه شوق قرآن عبارت تهنیجات منظوم است بنده حاضر شده بیان سازد که منصف  
قرن تقیین مولوی بنیاز احمد صاحب بخاری مولوی فضل رسول صاحب ابدانی قرار یافتند چنانچه واقع تاریخ پانزدهم ماه رجب ۱۲۴۹ هجری  
بر و نسیه بنده بعد تعطیل مدرسه حسب طلب رفت و کلام بمیان آمد لکن از منصفان قرن تقیین یک منصف مولوی فضل رسول  
تشریف نمی داشتند لهذا منصف کلام منقطع نشد واقع تاریخ شانزدهم ماه مذکور ثواب حسب موصوف نوزده سوال  
فوسا و مذکور بنده را حرف جواب یک سوال که در باره عظمت مجرزه شوق القرواقع است نوشت و باقی سوالات و الی  
نوشت که مرا تکرار مذنبی کردن منظور نیست لهذا از جواب بقیه سوالات متعذر ام و امید دارم که سوال شوق القرواقع از  
محرور نمایند که برین تکریر ثواب صاحب موصوف ما را ضامن بخیرت دیوان صاحب دیوان و کن ثواب محلی الملک  
عرض کنانیدند که حدس اول مذنبی مایلی میدارد و جواب بسیار غلط و بیمنی نوشته است که ثواب صاحب موصوف با دریا

تیم تحقیقات از عهده درسی اول موقوف ساختند و چونکه جمیع علماء هندوستان تصحیح جواب بنده نمودند و در بیان  
 این صاحب ملاحظه فرموده بجای فرمودند استفتاءهای بنی برساله بنده نیز برای ملاحظه ناظرین تحریر میکنم اولاً  
 استفتاءی مطبوعه چهار ورق و دوم استفتاءهای عربی بطور خلاصه یک ورق سیموم اصل کیفیت زبان بنده  
 یک ورق بموجب مذہب اہل سنت و جماعت بریک ورق چهارم استفتاء زبان عربی بریک ورق و پنجم  
 زبان فارسی بموجب روایات بریک ورق مذہب امامیہ ششم زبان مرثیہ ہفتم زبان انگریزی ہشتم عبارت  
 تصحیح علمائے اہل سنت و جماعت برچهار ورق نهم تصحیح علمای امامیہ و مراد بنده این است کہ تا برجمہ خلاصہ متحقق  
 شود کہ حضرت جناب شاہ ولی الشرح انکار از بودن معجزہ شق القمر فرمودہ اند و علمای فریقین یعنی سنی

و شیعہ اتفاق بر صحت قول ایشان حضرت می دار و پس در بی صورت

قول مجیب قابل اعتماد و نسبت فقط

پیشام